

اما باز هم باید تذکر دهم که بنای قلعه ترکدز بدست گندز لوها نبوده بلکه توسط ترکان بلوردی که مالکین قدیمی ترکدز بودند انجام گرفته است که بقول تقریرات زنده نام اسکندر خان بابادی عکاشه معلوم نیست این ایل بزرگ در چه وقت از زمان و توسط چه قومی منقرض شده‌اند و در همین تقریرات عکاشه این جمله بعجم می‌خورد که ایل بلوردی و گرمسیر میان دو رودخانه قلعه داشتند و ملک و میراث و در جوزستان گندمان هم املاک داشتند که اجداد عکاشه خریده‌اند و حال مالک آنجا هستند.

طایفه ارزانی‌وند

طایفه مطرح، با استعداد و کارآمد شهنی در فصل خود شرح داده شد، این طایفه دلاور دارای زیر مجموعه‌های متعددی است که از جمله تیره ارزانی‌وند را در اینجا معرفی می‌کنیم این تیره که مردان کارآمدی در گذشته داشته که روزگاری برگردۀ اسب به‌مراه چریکهای جان برکف بختیاری دروازه‌های تهران را گشودند و قانون مشروطه را به کرسی نشاندند و در این روزگار ما نیز قلم برکفان این تیره بزرگ در میدان دانش به موقیتهای چشمگیری دست یافته و در ارگانهای کشوری بخدمت اشتغال دارند، ارزانی نامی نخستین پایه‌گذار این تیره می‌باشد که چهرهٔ روشتر بعد از وی مولا و نوادگان مولا بنام ولی فرزند شیرعلی که بزرگ خاندان این تیره بوده است در صحنه بوده‌اند فرزند بزرگ وی هم بنام ولی به‌مراه عموزاده‌هایش بنام‌های شهریار، آق‌علی در جنبش مشروطه به‌مراه شادروان سردار اسعد و مرحوم ضرغام السلطنه فداکارهای درخشانی از خود بروز دادند، در سال ۱۲۸۷ به‌مراه صمصام السلطنه در یازگشائی اصفهان و درهم شکستن اساس حکومت مطلقه آغازگر بوده‌اند سپس به‌مراه جعفر قلیخان سردار اسعد برای در هم شکستن مقاومت ارشدالدوله به فیروزکوه عزیمت کردند و در جنگهای کرمانشاه و اراک و بروجرد نیز شرکت داشتند در جنگ درون مرزی کهگیلویه نیز همین سه نفر فداکارهای درخشانی نمودند فرزندان ولی بنام نادعلی ارزانی و اسحق شیرعلی پور که رئیس چاه‌های نفت اهواز بود و بقول همکارانش به سلطان چاه‌های نفت شهرت داشت و اکنون پس از سالها خدمت به شرکت نفت در قید حیات روزگار بازنشستگی خود را می‌گذرانند، مابه معرفی تک تک این تیره نپرداختیم زیرا اگر میخواستیم چنین برنامه‌ای را در دست داشته باشیم فصل جداگانه‌ای را می‌طلبید و نگارنده با این چهره‌ها از نزدیک آشنائی داشتم و از سایر بزرگان و صاحب نامان این تیره که پژوهش روی آنها فرصت بیشتری می‌خواست بدینوسیله پوزش می‌طلبیم.

چهار طایفه میانجائی چهارلنگ

بیش از این در کتاب دوم مختصراً اشاره‌ای به این طایفه نمودیم ولی هنگامی که برای کنگره شعر عشایر به الیگودرز رفته بودم با یکی از دبیران آگاه منطقه آقای بیژن رسولی از بزرگان این طایفه آشنا شدم و ایشان دانستی‌های خود را در این زمینه اظهار داشتند که عیناً در اینجا آورده میشود.

چهار طایفه میانجائی: ترکیب و ساختار آن هشت طایفه میباشد بدین معنی که هر دو طایفه بر اساس قرابت، نزدیکی و سازمان بندی و محل سکونت یک طایفه را تشکیل میدهد. طایفه اول میانجائی و چهاربری، طایفه دوم سادات حسینی احمد فداله و طایفه دره قائدی، طایفه سوم چیال و میکور و طایفه چهارم عادلوند و کلاوند است.

این هشت طایفه به چهار طایفه میانجائی معروفند و به لحاظ قدمت قومی و جمعیت و موقعیت اقلیمی در منطقه زلفی جایگاه خاص خود را دارا میباشند. محل سکونت چهار طایفه میانجائی:

الف: بیلاق. دامنه‌های قالیکوه معروف به باغ رسولی، بردین آب لفظیان، قلیان، چشمه خورده، نخودکار، حسن آباد و سکاوه است روستای باغ رسولی دارای مقاطع تحصیلی دبستان، راهنمایی و دبیرستان میباشد و از لحاظ تسهیلات روستائی، خانه بهداشت، مسجد، حمام، شرکتهای تعاونی، برق سراسری، باغهای پر میوه و مزارع حاصلخیز و آب فراوان میباشد و نزدیک ۵۴۰ خانوار در این روستا ساکن هستند که از پر جمعیت ترین روستاهای منطقه الیگودرز میباشد.

ب: میانکوه، سالن، مرکی، دره فایده، دره کپ (احمد فداله)، یونان، کور (منطقه سردشت دزفول)

ج: خوزستان (قشلاق) و سرپیشه، سبز آب، چقامیش پهونده، دیمچه در حومه دزفول. خوانین چهار طایفه اولاد رسول خان میانجائی است که اسامی آنان عبارتند از مرید خان،

قلی خان و تیمورخان.

فرزندان آنان مرحوم محمدخان رسولی، مرحوم علیمرادخان رسولی مرحوم حاج حسین خان رسولی و جوان ناکام حشمت‌اله خان رسولی (رئیس بانک تجارت الیگودرز) بوده‌اند در حال حاضر بیژن خان رسولی فرزند علیمرادخان در الیگودرز ساکن می‌باشد که از دبیران روشنفکر و آگاه به مسائل بختیاری است.

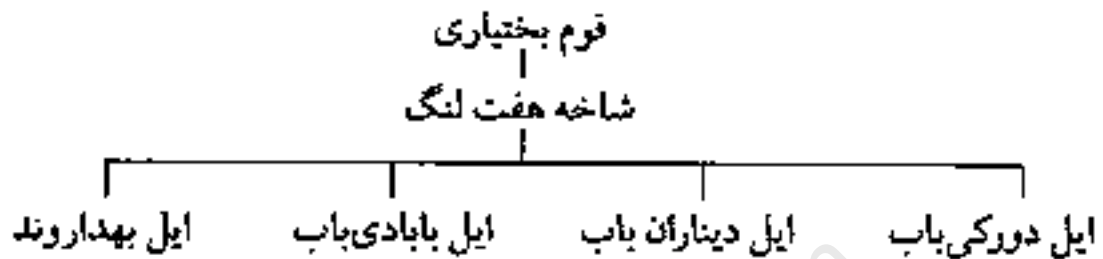
مریدخان میانجائی در جوانی در یکی از جنگهای محلی نزدیک امامزاده احمد فداله کشته شد و قبرش در جوار امامزاده است وی به‌مراه یکی از یاران خود بنام رضا بیگ کشته شده می‌شود، رضا بیگ مردی دلیر و شجاع و بلند قد و رشید بوده که از کردهای کرمانشاه بود و به مریدخان ملحق می‌شود و نزد او ماندگار می‌گردد، در سوگ مریدخان اشعار جاتسوز و اندوهناک و حماسی سروده که به‌لحاظ سرایش بزبان گویشی بختیاری چندیت آنرا می‌آوریم.

خورد به هژیریدین سردار مرید تُرد	ژرکشید اؤرتوری به سمت دهکرد
آبینه امر خدا وایک بنیم چون	رضا یک وزیر خوم زاهل کرمون
هفت و چار دؤؤم گرهه پیش زمستون	بنوسم کاغذی به هیزلاخون
گال گال همدانی بزیر پا مه	ز دسییل کردم بدر مراد وابامه
بخوم رؤم به مرزیون به تی هزیزخون	همداین سیم زیرکنین و رس پشم رون
موخوم و آقا رحیم بساک و خواجه	جنگم وُست به چشمه پر اوپاچه پاچه
کرده گرفتارم به هم چینو روز	سه‌لله شفیع آقا وزیر دل‌سوز
بارلابم برسون دوکؤز تیمور	تش و متبه سرداریم کس نیکنس کور

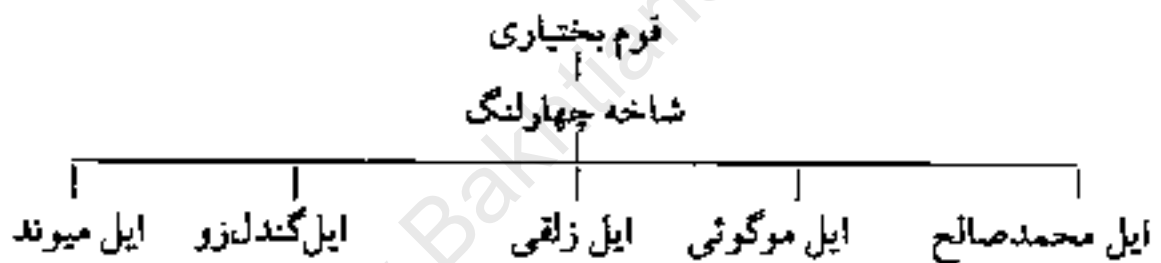
ایل بابادی باب

امروزه که بختیاری چند برابر سالهای تقسیم‌بندی ایلی رشد نموده دیگر آن تقسیم‌بندی ساختاری گذشته جوابگوی امروز نمی‌تواند باشد به تعبیر دیگر اگر در پنجاه سال پیش به بختیاری ایل می‌گفتند امروز جا دارد سرزمین وسیع بختیاری که چند برابر رشد نموده به ایل

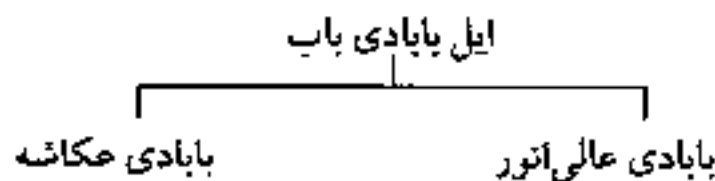
بختیاری، قوم بختیاری اطلاق شود مثلاً روزگاری بابادی باب جمعاً یکصد هر از نفر جمعیت داشت ولی امروزه که بیش از یک میلیون نفر جمعیت در سطح ایل و سرقاسر کشور دارا میباشد باید که در جایگاه ساختاری یک ایل قرار گیرد که میتوانیم جدولی بشرح زیر داشته باشیم در زمینه شاخه هفت لنگ.



در اینصورت با ساختار فعلی همخوانی داشته و میتوانند بیانگر واقعی نسل امروز باشند و در شاخه چهارلنگ بشرح زیر:



برگردیم سر مطلب اصلی که عنوان ایل بابادی باب مورد نظر ما بود.



عالی انور بتیانگزار بابادی عالی انور که بزیارت خانه خدا رفت به حاجی ور معروف شد وی چهار فرزند داشت بشرح زیر:

۱- غیبی ۲- محمد حسین ۳- پدر ۴- محمد خان

الف: غیبی به شش اولاد تقسیم میشود.

۱- اولاد علی مدد ۲- اولاد علیمردان ۳- اولاد ضریب

۴- اولاد محمد علی ۵- اولاد عبدالله ۶- اولاد عوض

ولاد محمدعلی فعلاً در دو رود ساکن میباشند و بقیه اولاد در سرزمین بختیاری از مسجد سلیمان ولالی تا مجاور کهرنگ و چلگرد ساکن میباشند و گروهی از آنان با روش کوچ زندگی می کنند و به ییلاق و قشلاق جابجا میشوند.

ب: محمد حسین «دارای دو فرزند بنامهای سلیم و سیزعلی بود عوض که یکی از فرزندان غریب بود هم اکنون بازماندگان وی که در حدود پنجاه خانوار میباشند جز و تیره غیبی محسوب میشوند.

ج: بدر، رهبری اولاد بدر در حال حاضر بعهدہ غلامحسین بدری فرزند حسن و شیرمحمد بدری فرزند عباس میباشد.

د: محمدخان: اولاد محمدخان که بزرگان ایشان آغفور نجفی و کربلائی محمد آقا نجفی و بعد از ایشان عبدلی فرزند مرحوم سلمان نجفی و سلطانعلی فرزند یارعلی نجفی و حاج حیران نجفی میباشند.

یوسفی ها که جدشان بهداروند میباشد در سالهای پیش به ایل بابادی مهاجرت و جزو تیره حاجی و رشندند که بزرگ آنان حسنقلی یوسفی بوده و بعد از او به موسی و تادر یوسفی رسید که در حال حاضر بعهدہ احمد یوسفی میباشد آقای مراد علی یوسفی نیز شخصیتی قابل احترام است در حقیقت عالی انور بابادی تقسیم بندی دیگری دارد بشرح زیر:

۱- حاجی انور ۲- تقی عبدالهی ۳- احمد سمالی ۴- جلیل بابادی
ما در کتاب دوم بطور مشروح طایفه بابادی عکاشه را بررسی کردیم و در اینجا تکرار آنرا لازم نمیدانم.

اولاد حاجی انور را در قسمت بالا مشروح نوشتیم لذا تیره احمد سمالی در دو خانواده احمد و سمال تشکیل گردیده که تیره احمد سمالی همگی از قامیلهای احمدی بابادی و سلیمانی بابادی استفاده کرده اند.

ییلاق آنان «نیاکان» و قشلاق آنان در «دره بوری» میباشد که در این سرزمین ها به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند، آنان که شهرنشین میباشند بیشترشان به تحصیلات عالی دست یافته و مشاغلی را بعهدہ گرفته اند.

احمدی: شامل پنج اولاد بشرح زیر میباشند.

۱- اولاد خدابخش ۲- اولاد علی عبدال ۳- اولاد محمدرضا

۴- اولاد جاتباز ۵- اولاد محمد

۲- اولاد سلیمانی دارای اولادهایی بشرح زیر میباشند.

۱- اولاد بارانی ۲- اولاد کر معلی ۳- اولاد فیض‌اله ۴- اولاد جابر

۵- اولاد فتحعلی ۶- اولاد گنجعلی ۷- اولاد قاسم که قسمتی از آنان

احمدی و سلیمانی لقب گرفته‌اند.

در بخش ساختاری قوم بختیاری در رأس طوایف، اولاد قرار دارد و اولاد سمت کلاتری

و کدخدائی آن طایفه را بهمهده دارند.

در ایل بابادی باب هم اولادانی بشرح زیر وجود دارند که اغلب این سمت را داشته و یا

هتوز هم حفظ کرده‌اند.

۱- اولاد میرزا عوض جهانگیری که دارای ۱۲۰ خانوار میباشند که جمعیتی بتقریب ۹۰۰

نفر دارا میباشند، در گذشته آنجفقلی فرزند میرزا عوض، آعلیمراد، آمحمد نصیر، آعباس،

آعلی‌اکبر سمت بزرگی ایل را داشته‌اند بعد از آنان آجواد فرزند آسطلطان و پس از او برادرش

آنصرت‌الله و فرزندش آفرامرز و همچنین آمهدیقلی، آخلیل و حاج صیفور کدخدائی تیره

میرزا عوض و تیره خوشنوی از تیره میرقائد را بر عهده داشته‌اند.

در حال حاضر آمیرقلی، کیومرث فرزند آجواد، آسطلطانمحمد و آسطلطان حسین، آبهمن

کلاتری و کدخدائی و ریش سفیدی طایفه را بر عهده دارند.

۲- اولاد فرامرزخان، فرامرزخان دارای ۱۰ نفر فرزند بود که جمعاً بیش از دوست

خانوار میباشند.

حاج میرزا، پرویزخان پرویزی، آله‌بخش خان فرامرزی، آله‌یار فرهادی، آفرهاد و بعد از

آنها حاج مهدی فرامرزی امور طایفه را بهمهده داشته‌اند، در حال حاضر طایفه بوسیله

آجعفرقلی رستمی، آحاجتی پرویزی، آمصطفی پرویزی فرزند محمدخان اداره میشود.

سخنی دربارهٔ آجعفرقلی رستمی

ژان پیردیگار فرانسوی در کتاب خود آجعفرقلی رستمی را آخرین کلاتر سنتی بابادی‌باب میدانند هر چند که یک فرانسوی هرگز نمی‌توانسته در متن ایل باشد و معنی و مفهوم راستین درون ایلی را درک کرده باشد لذا سختش نص صریح نمی‌تواند باشد ولی خود ما که در ایل جاری هستیم میتوانیم درک کنیم که اگر این رجل بزرگوار پایش خدای نکرده پس از صدسال دیگر از میان برود بسیاری از مشکلات اساسی ایل بابادی باب حل نشده باقی میماند، او در تمام جریان هشتاد سال زندگی پر برکت خود توانست نقطه عطفی در تاریخ ایل باشد و به گمان من او آخرین کلاتر سنتی بمعنی راستین خود بی‌غرض، بلند نظر، مهمان‌نواز و بی‌و حلال مشکلاتی مردم است که توانسته کارها را با روش کدخدا منشی حل و فصل کند. در چند دههٔ اخیر از ایل بلند پرواز بابادی باب دانشمندان و افراد تحصیلکرده‌ای برخاسته‌اند که گروهی از آنان از طایفه میرکاید بوده‌اند و از آنجا که درج اسامی این عزیزان خالی از اشکال نباشد معذور خواهیم بود چرا که اگر نام یکی از این بزرگواران از قلم ما بیفتد شرمنده جامعه ایلی خواهیم شد از شخصیت‌های گذشته بابادی باب میتوان به ارضی بابادی، آعلی صالح فروتن و محمدخان پرویزی و فرامرزی و جهانگیری اشاره کرد که نقطه‌های عطفی در تاریخ ایل بابادی باب بوده‌اند که رواتشان شادباد، میدانیم که ایل بابادی دارای ابوابجمعی‌های معتبری است که، به یک طایفه بابادی مرکزی اشاره کردیم و شرح کامل طوایف ابوابجمعی آنها در کتاب اول فرهنگ بختیاری در جدولی کامل و رسا آوردیم و در اینجا نیاز به تکرار آن نمی‌بینم طایفه‌های وابسته به ایل بابادی باب را تنها با ذکر اسامی آنان بسنده میکنم.

طایفه آرپناهی، طایفه گله، طایفه بدینی، طایفه مدملیل، طایفه احمد محمودی، طایفه راکی، طایفه شهنی، طایفه گمار، طایفه نصیر.

اینجانب عقیده دارم که کاملترین جدول طوایف، تیره‌ها و اولاد بختیاری در کتاب اول فرهنگ بختیاری درج گردیده که خوانندگان ارجمند را در صورت نیاز به مراجعه به آن توصیه مینمائیم.

www.Bakhtiaries.com

طایفه میرکاید «میرقائد» بابادی

یکی از طوایف مهم ایل بابادی باب طایفه میرکاید است که همواره در طول تاریخ مردان دلیر و سلحشور آن توانسته‌اند بابادی باب را به شهرت و محبوبیت برسانند پیشینه تاریخی میرکاید که بنیانگذار طایفه میرکاید بوده قدری مبهم است.

زیرا از این طایفه شجره‌نامه و تاریخ مدوئی بر جای نمانده و آنچه ما اکنون می‌نگاریم مستند به ذهن پیرمردان روشنفکر بازمانده در ایل میباشد که آنان هم سینه به سینه دریافت کرده‌اند.

سرلک نامی از طایفه سرلک که اقامتگاه آنان در منطقه الیگودرز بوده و برخی از مورخان عقیده دارند که طایفه زلکی دگرگون شده نام سرلک میباشد به منطقه هفت لنگ می‌آید و با دختری از ایل بابادی هفت لنگ ازدواج میکند و فرزندان متعددی داشته که شاخص آنان مرحوم میرگزل بوده که فرزند نامدار وی بنام میرکاید دارای اسم و رسم و عنوانی میشود که با تیوغ خود طایفه میرکاید را استمرار می‌بخشد، میرکاید دارای پنج فرزند بوده که دوستعلی و سراج‌الدین از همسر آرپناهی و محمد و عوض و جذر از همسر شهنی او بر جای میمانند. بدرستی دانسته نیست که واژه گزل که بترکی چشمان معنی میدهد از چه طریقی به میرگزل اختصاص یافته است ولی خود واژه کائید یا کاید یک واژه اوستائی است که بر اساس فرهنگنامه چهارجلدی دانشمند اوستاشناس نام‌آور ایران دکتر فریدون جنیدی ریشه‌یابی گردیده است.

واژه میر که به اول نام کاید افزوده گردیده بجهت ایجاد تفاخر بوده که بهر حال وی در طایفه خود عنوان سرداری و امیری داشته است و در شجاعت و مدیریت وی بر اساس آنچه سینه به سینه بما رسیده شکی وجود نداشته، گرچه این واژه عربی است و همچنین واژه کائید که به قائد تبدیل گردیده آنهم مغرب گردیده است و فارسی صحیح آن همان کاید است لکن ما در استمرار بازشناسی طایفه میرکاید ناگزیریم از همین اصطلاح موجود میرقائد که بر سرزبانها جا افتاده استفاده کنیم.

محمدعلی میرقائد و سرنوشتش

میرقائد سرداری جنگجو و توانا بود که در تمام جنگها و تدارکات چریکی بابادی باب را یاری می‌داده است و با خوانین بختیاری همسویی داشته و نیز طایفه هم از او حرف شنوی داشته و رقیب اولاد بابادی بوده است. میرکاید دارای فرزندان متعددی بوده که چهار تن از آنان بر سر زبانها پشروح زیر باقی مانده است.

۱- دوستعلی ۲- سراج‌الدین ۳- خوشنوی ۴- رکان

در این مقاله ما اولاد دوستعلی را که یکی از اجداد نگارنده است تعقیب می‌کنیم و در نهایت جدول کلی پنج فرزند میرقائد را در استمرار سلسله مورد بررسی قرار می‌دهیم. مرحوم دوستعلی یک پسر داشته بنام جونئی پسرش رمضان و فرزند رمضان، سبزی نام داشته که آنهم شش پسر به اسامی زیر داشته است:

۱- جونئی ۲- جهانبخش ۳- صفر ۴- نظر ۵- علی‌مدد ۶- محمدعلی

که هر کدام از این فرزندان سر سلسله دودمانی بوده‌اند که در جدول خاص خود بررسی می‌شوند این دودمانها به اولاد تعبیر می‌شوند.

آنچه مورد توجه ما در این مقاله است فرزند ششم سبزی میرقائد است بنام محمدعلی میرقائد که نگارنده از این سلسله برجای مانده است ولی سایر فرزندان سبزی هم در جدول آورده می‌شود؛ گفتیم که میرکائید از هر لحاظ خود را کلاتری لایق می‌دانسته که با کلاتران اولاد بابادی باب رقابت داشته و زیر بار زور و فرمان آنها نمی‌رفته و آنان هم در پی فرصتی بودند تا از فرزندان چشم زهری بگیرند زیرا کلاتری و بزرگی را خاص اولاد می‌دانسته‌اند و کسی دیگر را به این سمت قبول نداشته‌اند.

گرفتن عوزی Ouzi و هزینه تدارکات عروسی یکی از شاخه‌های تعاون روستائی بوده که قرن‌ها در بختیاری تداوم داشته و از بهترین رسم دیرینه‌ای است که به اقتصاد و ازدواج خانواده‌ها کمک شایانی می‌کرده است روی این اصل محمدعلی میرقائد برای دریافت

عوزی از همکاران خود بیدرون ایل میرود تصادفاً فرزند یکی از کلاتران بابادی هم برای همین منظور به طایفه آمده بود لذا وجود محمدعلی را در رقابت با خود تصور می کند و پس از مشاجره او را با تفنگ مورد اصابت گلوله قرار می دهد و وی را به قتل می رساند این رفتار جسورانه و جاهلانه خشم طایفه میرقائد را بر می انگیزد و به جبهه گیری جنگ برادری نزدیک می شود که با پا در میانی بزرگان بابادی صلح و آشتی برقرار می شود و قطعه زمینی بعنوان خرنبا در ناحیه ای بمسافت ۳۰ کیلومتری لالی به ورثه واگذار می شود، محمدعلی میرقائد قبل از اقدام به نامزدی و ازدواج مجدد، نخستین همسر جوانش با نام صنوبر از طایفه شهنی در حین انجام زایمان فوت می کند و فرزندش بنام خسرو از این زایمان برجای می ماند که تا سن دوازده سالگی در منزل عموهای خود پرورش می یابد و پس از آن با رجحانی که از عموی خود بدل می گیرد به روستای وانان می رود که در آنجا عموی دیگرش اقامت داشته در آن روستا به کشاورزی می پردازد و در آنجا با دختری از طایفه چهارلنگ تیره استکی ازدواج می کند.

وی دارای دو پسر و سه دختر بوده که فرزند بزرگترش با نام جمشید با دختری از جوققان بنام رقیه ازدواج می کند حاصل این ازدواج چهار فرزند پسر و یک دختر بوده که پسرانش غلامحسین، حسین، اسفندیار و خونعلی و دخترش ماه بیگم نام داشته است که این فرزندان دستجمعی بخوزستان سرازیر می شوند و از راه دسپارت به ایذه وارد می شوند و روی زمینهای مرحوم آهزیزاله کریمپور از اولاد عالی محمودی به کشاورزی می پردازند و برادر بزرگتر که غلامحسین میرقائد نام داشته با دختری به نام فاطمه از شهرک که در کنار شهرکرد قرار دارد و الان با نام شهرکیان معروف می باشد آشنا می شود و در ایذه ازدواج می نماید، خانواده آنان نیز برای کار و فعالیت به ایذه مهاجرت کرده بودند در سال ۱۳۱۲ شمسی غلامحسین میرقائد در اثر بیماری ذات الریه فوت می نماید برادر دیگرش حسین نیز با بیماری مالاریا جان می سپارد و برادران دیگرش اسفندیار و خونعلی بشهرهای خوزستان مهاجرت می کنند که اثری از آنان بدست نیامد ماه بیگم خواهر آنان قبل از اقدام به ازدواج فوت می نماید.

غلامحسین میرقائد دو فرزند پسر از فاطمه داشت و فرزند دیگری بنام قربانعلی از همسر وانانی خود داشت که قبلاً درگذشت.

فرزندان غلامحسین میرقائد، عبدالعلی و یداله نام داشتند که پس از مرگ پدر تحت سرپرستی مادر لایق و شایسته خود فاطمه قرار گرفتند. یداله میرکاید شش فرزند داشت که بنامهای اورنگ، فرهنگ، هوشنگ، آناهیتا، الهام و آترا، هم اکنون در مشاغل مختلف در ایذه و سایر شهرها بکار مشغولند.

رای پروردگار توانا بر آن قرار گرفت که من عبدالعلی میرقائد زنده بمانم و نقش تاریخی خود را در زمینه انتشار کتابهای تاریخ و فرهنگ بختیاری انجام دهم که در آن سالها زنده ماندن کودکان با وجود بیماریهای مهلک به موشی بستگی داشت.

این استمرار زندگی با تلاطم آن سالها و تحصیل کردن و سرانجام اقدام به کارهای فرهنگی را من معجزه پروردگار بزرگ می دانم که مرا در کنف حمایت خود محفوظ نگهداشت، فرزندان تلاشگرم نیز با ارشاد و راهنمایی من و تبوع درونی خودشان به عالترین مراحل دانشگاهی دست یافتند و رنج باغبانی مرا در گلزار زندگی ارج نهادند.

فرزندانم را معرفی می کنم:

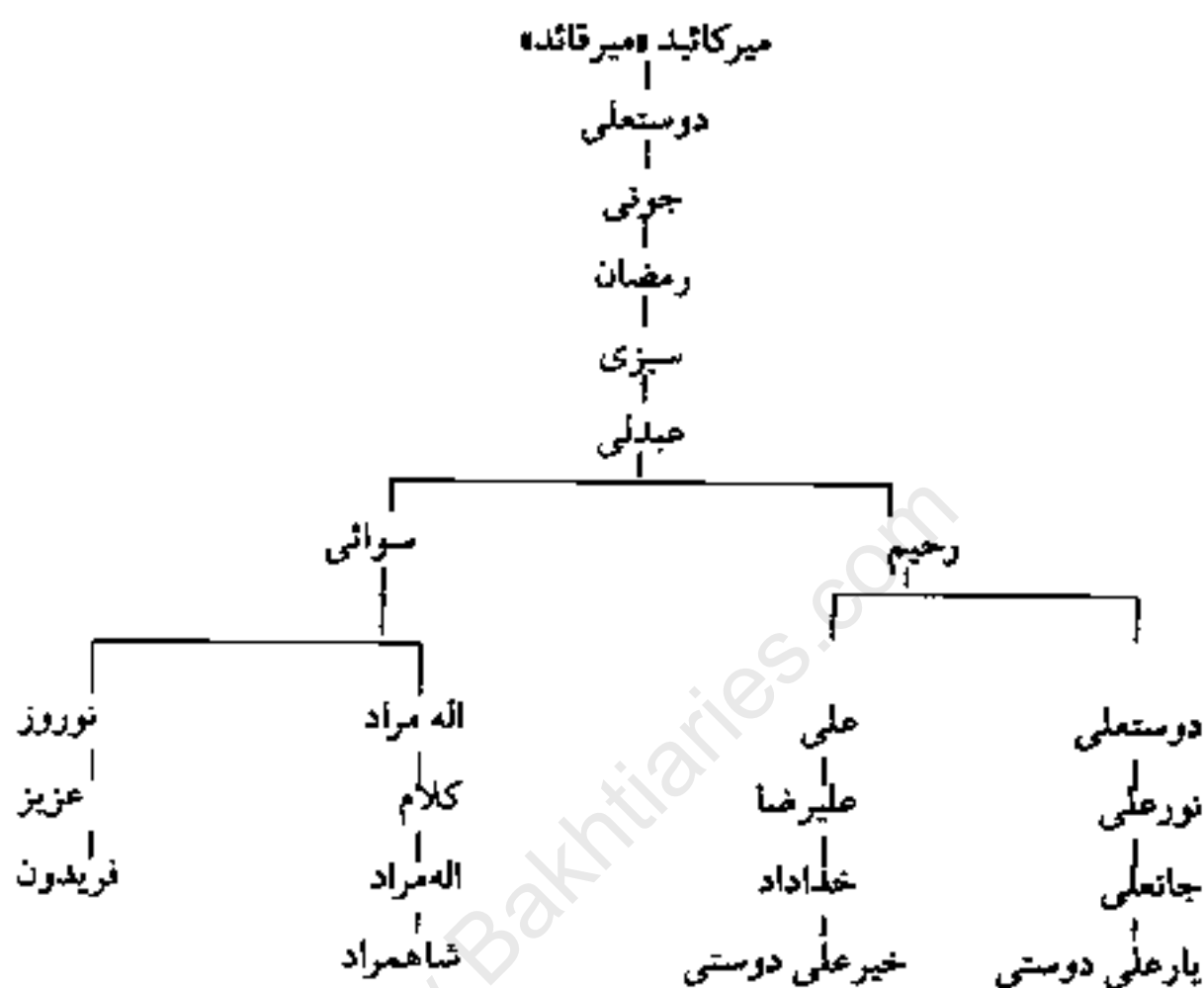
- ۱- دکتر شهاب جراح و رئیس بیمارستان ولیعصر بروجن ۲- خسرو اقتصاددان
- ۳- شادروز شیمیست ۴- دکتر آذر استاد میکروب شناس در دانشگاه اهواز
- ۵- دکتر اختر پزشک معالج شرکت نفت

در اینجا اشاره می کنم به شعری که در مجموعه شعر خود آتش در نخلستان سروده ام.

من باغبان بوستان ایمن دیارم دانم که این پروردن گلها چه زیباست

این دسته گلها را به ایران هدیه کردم زیرا که ایران در جهان خویش یکتاست

از پانزده سالگی احساس شعر بمانند آتش نهانی در من شعله کشید و چنانکه در مقدمه کتاب آتش در نخلستان نوشته ام شعر برای من همواره جان پناهی بوده که مرا در کنش ها و واکنش های زندگی یار و یاور بوده و همواره آغوشش را بر من گشوده و بمن نیرو بخشیده است. بیش از ۵۰ سال است که شعر می گویم و می دانم که اگر نتوانسته ام شهرت فراگیری داشته باشم بخاطر دور بودن از مجامع ادبی تهران و روزنامه ها و مجلات کشور بوده است، در سال ۱۳۵۰ که من در اداره کل فرهنگ و ارشاد خوزستان با عنوان رئیس اداره نگارش و کتابخانه های استان بودم با رادیو و تلویزیون آبادان همکاری داشتم که در آن هنگام شادروان



از دوستعلی تا رحیم از لقب میرکاید استفاده می شده ولی از دوستعلی فرزند رحیم دیگر از فامیل دوستی استفاده می شده است.

میرکائید «میرقائد»

دوستعلی

چونی

رمضان

سبزی

محمدعلی

خسرو

جمشید

حسین خوتعلی غلامحسین اسفندیار ماه بیگم

یداله

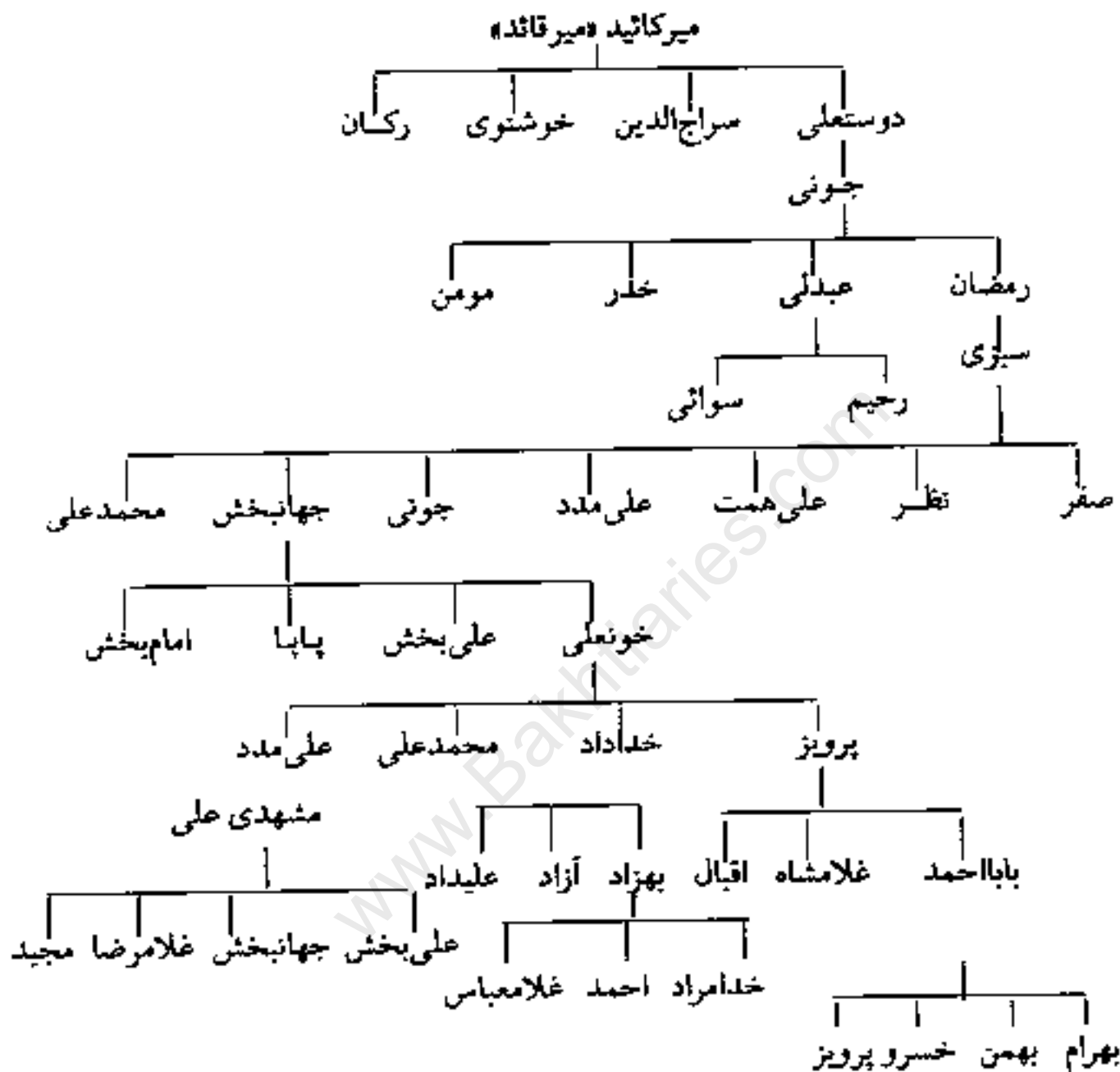
عبدالعلی

خسرو آذر شهاب اختر شادروز
 فرهنگ اورنگ آناهیتا هوشنگ آترا الهام

از مرحوم دوستعلی تا به غلامحسین از لقب میرقائد استفاده می‌شده ولی تسل جدید

علاوه بر فامیل خسروی میرکاید را نیز به‌مراه پسوند فامیل دارند.

www.Bakhtiaries.com



از دوستعلی تا جهانبخش از فامیل میرکاید استفاده می‌شد ولی از مرحوم جهانبخش تا به نسل امروز همه از فامیل جهانبخشی استفاده می‌کنند.

www.Bakhtiaries.com

از کتول تا سرخون

در بخشی از پیچ و خم رودخانه کارون و محل ورود رودخانه بازفت منطقه‌ای است که بصورت مثلث در دامنه کوهساران، آبادیهای شلیل را تشکیل می‌دهد که بیشتر لورک باب بویژه اولاد حاج علی در آن مکن دارند درختان بلوط بطور فشرده از حد بلوط بلند تا پائین دره امتداد داشته و شیب تندی که از بالا تا پائین دره وجود دارد و شاهد رویدادهای دور تاریخ بوده است و شاید سواران تکتاز بختیاری راه را بر مهاجمان اسکندر سد کرده باشند و آعلیداد نام‌آور از بالای شیب سواره به پائین دره فرود آمده باشد و اولاد حاج علی که ذخائر انسانی جور و بی‌باک منطقه دیناران و اورک باب می‌باشند درگیر و دار این شیب با پلنگان جنگ تن به تن داشته‌اند که آنان را از پای در آورده‌اند و پادگان سربازان اعزامی بخوزستان که در این مثلث توقف داشته‌اند با امیر مجاهد و سردار فاتح نیردی روبرو داشته‌اند که فاجعه تاریخ را رقم زده باشد دریغا که در این رویداد بهترین سرداران بختیاری به صلح استبداد برده شدند، روستای کتول که بیش از پنجاه خانوار اولاد را در خود جای داده یک جهان نیرو و استقامت را در فضای کوچک جای داده و از این نقطه تا سرخون که بیش از چهل کیلومتر می‌باشد روستاهای اولادنشین است که نگارنده برای نخستین بار در کتاب دوم تاریخ و فرهنگ بختیاری وجود این مردمان سخت‌کوش و جنگی را نمایان ساختم و به معرفی آنان پرداختم گو اینکه هر چه بطرف آستانه تکنولوژی و عصر ماهواره می‌رویم بازوان توانا و چشمان تیزبین مردان جنگی را نمی‌طلبند و آنان در بایگانی روستاها بتدریج می‌مانند ولی این مورخان و نویسندگان مشرف بر ایلند که باید آنان را در فضای پهلوانی و سترگی نگهدارند و به نسل جدیدشان مسئولیت‌پذیری بدهند و نگذارند این نیروهای ارجمند نهفته در قلب ایل سترون شوند و بیک مصرف کننده تنها تبدیل گردند، بیاد بیاورند که روزهای سخت تاریخ را تنگ بدوش و شال به کمر بر قله‌های بلند پاسداری از شرف و حیثیت ایل را بهمه داشته‌اند و بهنگام هجوم مهاجمان تاریخ شاخ و شانه می‌کشیدند و نیروهای اهریمنی دشمن را در این دره‌های سهمگین نابود می‌کردند دریغا که هرگز قلمی در آن سالهای تلاش

و نبرد بکار نرفت تا امروز سندی بر جای بماند و بازگو کند آنچه در کمرکش این کوهستانها به نیروی این دلیران بوقوع پیوست، در اوایل قرن حاضر که از ۱۳۰۰ به بعد را شامل می شود در جنگهای درون مرزی همواره با غارتگران همسایه یویراحمد و بهمئی خود که آنان نیز از شرط فقر و تهی دستی به گردنه زنی و هجوم به روستاهای بختیاری می پرداختند اولاد حاج علی در صف مقدم جبهه جنگ و ستیز قرار داشتند و جلو یغماگری آنان را می گرفتند، سمت کلاتری این اولاد را اولاد کربلائی طهماسب بعهدہ داشتند ساختار فعلی اولاد در چهار تیره مشخص گردیده است:

۱- اولاد ملاقریب ۲- اولاد ملاسلیمان ۳- اولاد ملاریبع ۴- اولاد ملاقیصر

که از روستای کنول شروع می شود و تا سرخون ادامه می یابد بشرح زیر:

کنول - تلفگر - رودبار - شلیل - تلخ آب - گندمکار و سرخون

مرکز تجمع اصلی آنان در سرخون می باشد، سرخون روستائی زیبا برپا شده بر دامنه کوهی بلند و چشمه سار امنی که از زیر کوه بوسعت یک رودخانه جاری است، بی نهایت سرسبز و باشکوه که دره ای با جریان یک رودخانه که از وسط آن جاری است، در جای جای آن برنج کاری است با درختان سرسبز و باشکوهی که با مدد آب فراوان در کنار دره روئیده اند، امتداد راه سرخون تا هلو سعد دره باشکوه ادامه دارد و هر جا که طبیعت اجازه داده با همین زمینهای کم مزارع برنج را ایجاد کرده اند، سرخون بر سر راه ایذه شهرکرد قرار دارد و از محل گلشور که برای مسافران یک سالن غذاخوری ایجاد شده و چشمه ای از کوه بیابین سرزیر است از جاده اصلی شهرکرد ایذه راه دیگری جدا می شود و به سرخون می رود در سالهای گذشته که هنوز راه شهرکرد ایذه آماده بهره برداری نبود عبور و مرور مسافران از راه سرخون به بروجن انجام می شد که اکنون این راه تقریباً بلااستفاده مانده است تنها کسانی که قصد سفر به سرخون و هلو سعد را دارند از این راه استفاده می نمایند در حال حاضر بیشتر سکنه اولاد بشهرها مهاجرت کرده اند و اغلب آنان در مشاغل دولتی و سازمانها و کارخانه های خصوصی مشغول بکار گردیده اند.

دوست ارجمندی دارم بنام آقای سیف اله قیصری که شاعر است و شباویز تخلص

می‌کند که از جمعی این اولاد است هر وقت با او روبرو می‌شوم می‌گویم خلق و خوی اولاد را هنوز در رگهای خود احساس می‌کنی یا مثل همشهریها فقط به نام تبار خود اکتفا می‌کنی، طبیعی است که آدمی در هر شرایطی که قرار دارد یا موقعیت آن شرایط خو می‌گیرد و اگر چیزی را از دست می‌دهد چیزهای دیگر را بدست می‌آورد او دبیری است بی‌نهایت کوشا و مهربان که بقول خودش هنوز فراموش نکرده که تبار او همسایگان شیر و پلنگ بوده‌اند، آنوراله طهماسبی که فرزند شادروان آید اله اولاد مییاشد او هم هنوز دارای ویژگیهای ایلی است و دانستنی‌های فراوانی دارد که اگر برای کسب اطلاعات ایلی نزد او بروی با آغوش باز هرچه دارد در طبق اخلاص می‌نهد، نگارنده درباره شجاعت و شهامت مردان ایل عقیده دارم که اگر دولتها هدفشان تازه نگهداشتن این نیروها است باید فکر اساسی در جهت جلوگیری از بین رفتن ویژگیهای نهادی آنان بعمل آورند، این نکته مسلم است که دیگر عشایر دلیر، بتدریج در زندگیهای شهری از سونئی و بی‌خاصیت ماندن نیروها در روستاها از سوی دیگر به یک حالت سترونی روی می‌آورند که از خرقة تبار تهی می‌گردند، اگر ذخیره انسانی پهلوانی جوانان غیور عشایر نظیر اولاد حاج علی بحالت خود رها گردند بیم آن می‌رود که در برابر مهاجمان آتی که همواره تکرار تاریخ است نتوانند آن دلیری و شجاعت پدران خود را بروز دهند در این زمینه نخست به هدف دولتها اشاره می‌کنیم و سپس پیشنهاد خود را مطرح می‌سازیم. اولاً دولتها در هر زمان می‌خواهند که کشور در آرامش بسر برده و از خلق و خوی آزادگی و سلحشوری اینلیاتیها تگراتند و همواره با آنان با بیگانگی برخورد می‌کنند، زبان تفنگ و ژاندارم تنها زبانی است که در مواجهه با عشایر بکار می‌رود و در حالت تنگ نظرانه اگر عشایر تفنگی را برای حفاظت گله و رعمه خود به‌مراه دارند با سخت‌ترین شرایط ممکن از آنها می‌گیرند و همین مرز دشمنی عشایر با دولت می‌گردد و چون در حصار کوهساران سر بقلک برافراشته قرار دارند هر مأمور دولتی به سادگی بتواند سخت‌ترین و ناهنجارترین رفتار را با آنها داشته باشد و هیچکس به فریاد آنها نرسد و در نتیجه فاصله‌ها زیادتر می‌شود که این مرحله یک روش روان شناسانه لازم دارد زیرا سررشته‌داری آن هم در کشوری که قسمت اعظم سکنه‌اش را عشایر تشکیل می‌دهد لازمه‌اش بردباری و متانت می‌باشد.

پیشنهاد ما برای بهبود وضع عشایر و بر مرز شجاعت و سلحشوری نگهداشتن عشایر ما

بویژه عشایر بختیاری در چند بند خلاصه می‌شود.

۱- با تشکیل شوراهای ده و بخش و شهر در مناطق عشایری کار مردم را بخود مردم واگذار کنند تا مسائل آنان از طریق کدخدایانشی حل و فصل گردد.

۲- تشکیل دفاع غیرنظامی به بصورت منسجم و میلیتاریستی بلکه در حد یکتوخت تربیت بدنی و استفاده از فنون ورزشی و بکار گرفتن نیروهای جسمانی فرزندان عشایر و بجای اینکه آنان را در گروه‌های مختلف به سربازخانه‌های شهرستانهای دور بیاوریم سربازی آنان را در همان محلهای خودشان انجام دهیم که ماندن آنان را در همان روستا بیمه کنیم و ضمناً نیروهای آنان را مقاوم و پرتوان نگه داریم زیرا به تجربه دریافته‌ایم که صدی هشتاد سربازان اعزامی از روستاها به شهرها برای انجام خدمت سربازی، دیگر به روستای خود باز نمی‌گردند و در شهر بهر کیفیتی خوب یا بد حل می‌شوند و این شیوه در دراز مدت می‌تواند یک فاجعه برای روستاها باشد.

۳- تمرکز زدائی یعنی همه دانشگاهها را در شهرستانهای بزرگ نگذاریم که اگر یک فرزند روستا بخواهد استعداد خود را بیازماید راهی شهر شود و با هزینه سرسام‌آور و بدون سرپرست خانواده که در نتیجه یکتوخت محرومیت همواره برای فرزندان ایل باقی می‌ماند و سرانجام این کمبود بصورت یک عقده ناگشودنی در می‌آید و چه بسا براه‌های باطل کشانده شود.

۴- همین تمرکز زدائی در زمینه ایجاد واحدهای صنعتی نیز بهر قیمت و با هر کمبود در نقاط عشایر مورد نظر می‌باشد که نمونه خوب آن ایجاد کارخانه سیمان در شهر دورود و بکار گرفتن فرزندان عشایر بود که نتیجه مطلوبی داشت آن هم بشرطی که برای کارخانه دورود کارگر از شیراز نیاورند باید تحت مدیریت اساسی باشد و از وجود فرزندان روستا در این واحدهای صنعتی استفاده شود. این پیشنهاد بنده برای سررشته‌داران کشوری است که می‌خواهند از نیروهای عشایر بمانند ذخائر سلحشوری و شجاعت بهره‌برداری نمایند و به‌مراه سربازان منسجم بخواهند یک نیروی ویژه چریکی در نهاد ایل داشته باشند و این همت بلند و اعتماد بنفس و دلسوزی خردمندان سررشته‌داران را می‌طلبد، به امید آنگروز.

نگارنده

اصلاح خان زلفی و بازماندگانش

یکی از سران ایل زلفی مرحوم اصلاح خان تاجمیری بود که در تاریخ بختیاری نقطه عطفی بشمار میرود و در بعدی از زمان بسیاری از جهانگردان بمعرفی وی پرداخته‌اند از جمله خانم ایزابلا یشاب جهانگرد نامی در کتاب خود از بختیاری تا کرمانشاه می‌نویسد «آوازه قدرت و حکومت اصلاح خان بعدی بود که من علاقمند شدم از ایشان دیداری داشته باشم سرانجام توفیق یافتیم و در دشتی سرسبز که خیمه و خرگاه برافراشته بود بدیدارش نائل شدم، خیلی ساده و بی‌پیرایه زتدگی می‌کرد در این هنگام وی ریاست ایل زلفی را بعهده دارد و با مردم رفتارش خوبست گرچه من با یک عبور آنی نمی‌توانم این داوری را داشته باشم ولی از مردم دریافته‌ام بدست آوردم که منصفانه بود تصور اینکه یکی از سران ایل را در میان چادرهای قشر ایل و بدون تشریفات بیینیم برای من شگفتی بود فرزندان ذکور اصلاح خان هفت تن بودند با نامهای عباسقلی خان، غلامحسین خان، علیقلی خان، علی محمد خان، نجفقلی خان، یدالله خان و حاتم خان که هر کدام در دوران خود مصدر خدماتی بودند بویژه علیقلی خان و علی محمد خان که مرحوم علیقلی خان به‌مراه مسعود میرزا فرزند سردار ظفر در قلع و قمع سپاه مهاجم روس نقش اساسی داشت و مرحوم علی محمد خان که در سرکوبی باغیان منطقه اصفهان، رضا جوزدانی و جعفرقلی چرمهینی و علینقی چی زیر نظر و فرماندهی سردار جنگ که در آن هنگام والی اصفهان بود نقش بسزا داشت بنحوی که پس از پایان عملیات سرکوبی، مرحوم سردار جنگ ویرا بحکومت کرمان منصوب نمود.

علی محمد خان در اجرای برنامه تخت‌قاپو دولت مرکزی را یاری داد و بویژه در منطقه مگدی اسکان ایل انجام گرفت و روستای قلعه پاچه نخستین مکانی بود که به یکجانشینی طایفه زلفی انجامید، وی در عمران و آبادی منطقه تلاش بسیار نمود و باغات خوبی احداث کرد که ثمره آن وقف مردم منطقه بود و هم‌اکنون هم میوه آن باغ وسیله فرزندش آگشتاسب تاجمیری بین همسایگان تقسیم می‌گردد، قرارداد پروژه معروف الوار که به کشت درختان

تو متد با بیماتکاری بنام نجارزاده انجام گرفت و الوار آن برای صرف نجاری به اصفهان حمل می شد از جمله کارهای اقتصادی خوبی بود که موجب گردید مردم بیکار منطقه به این قطب اقتصادی جذب شوند، حفرفقات و اهتمام در توسعه کشاورزی و تأسیس مکتب خانه و مدرسه برای نوآموزان از جمله کارهای خوب علی محمدخان بود. هنگامیکه سرهنگ گیگوارمنی و سلطان سهراب خان از سوی رضاشاه مأمور سرکوبی عشایر میگردند، وی بهمراهی سواران جنگی زلقی با آنان به پیکار برخاست و دست آنان را از منطقه کوتاه کرد. اقدامات در خوز توجه خوانین زلقی و همدلی کردن آنان با قشر ایل موجب محبوبیت آنان در طایفه بود حداقل اگر گوسفندی هم برسم پیشکشی برای این سران ایل می آوردند و در سر سفره با سایر مردم صرف می شد، آنان در ایل میماندند و هرگز هوای شهرها را نمی کردند، اعتقادشان بر این بود که با ایل بدقیاً بیایند و با ایل از دنیا بروند از فرزندان علی محمدخان بدو تن از آنان که شاخص ترین می باشند اشاره می کنم اول اسکندر خان تاجمیری که تمام عمر خود را در منطقه زیست و با مردم طایفه بسر برد و اگر او را آخرین سلاله خوانین زلقی بدانیم سخن به گزاف نگفته ایم که او هنوز هم مشکلات و مسائل طایفه را با روش کدخدا منشی حل و فصل می نماید و هیچگونه ادعای خان بودن هم ندارد، فرزند دیگر علی محمد خان آگشتاسب می باشد که او هم از احترام و محبوبیت خاص برخوردار می باشد که زندگی خود را با مجالست ایل و محشور بودن با گفتار حماسه های گذشته ایل سپری می نماید در کنار این زندگی روستاگونه و ایل مداری زیباتر از آن شیوه فرزندش آسقندیار تاجمیری است که در رشته حقوق قضائی در دانشگاه تحصیل می کند و آیا او چگونه زندگی عشایری را با آن سنت های دیرین با روش جدید دانشمندی پیوند خواهد داد آیا او بعنوان یک مغز شهری شده از روستا دل می کند و به قرار مغزها می پیوندد، یا قضاوت را وجهه همت خود قرار خواهد داد و در همان مکدی و روستاهای پراکنده اش بیازی همبیاران خود می آید و یار و یاور آنان خواهد شد این آینده مبهم سنت های عشایر با فرزندان تورس دانشگاهی ماست. آیا اینان پیوند سنتی خود را خواهند گسست و یا به آن وفادار خواهند ماند؟ آینده داوری خواهد کرد.

www.Bakhtiaris.com

بخش سوم

نوشته‌ها و خاطره‌ها

www.Bakhtiaries.com

فرهنگ پیوند نژادها

بنا به تقاضای درست ارجمندم آقای خسروی مقاله زیر را درباره دزفول و شهروندان بختیاری آن تهیه نمودم که در کتاب بختیاری در جلوه‌گاه فرهنگ (جلد پنجم) چاپ نماید بدینوسیله آنرا به شهرستان دزفول تقدیم می‌نمایم.

خیلی دلم می‌خواست از دزفول شهری که در یکی از بخشهای کوهستانی آن مثل سردشت سرسبز خوزستان متولد شده‌ام، در مرکز آن شهر پرورش و رشد کردم، درس خواندم، کار کردم، ازدواج نمودم، مبارزه سیاسی اجتماعی کردم، در جنگ شرکت کردم، با مردم خویش دوستی و خویشی دارم، با آب و هوای معتدلش خوی گرفته‌ام، ضعفهایش را دیده‌ام، و پیشرفتهایش را شاهد هستم مطالبی بنویسم و حال که پیش آمده مقاله‌ای بنام دزفول بزرگ بنویسم خوشحالم. تا نامی از دزفول سرفراز در تاریخ و فرهنگ بختیاری، تاریخ و فرهنگی که متعلق به دزفول و مردم بزرگوارش و خوزستان عزیز می‌باشد. اگر چه در تمام کتابها و نوشته‌هایم هر کجا لازم بوده نام دزفول جلوه‌گر صفحات آنها گردیده. اما این مقاله را با مختصری از تاریخ خوزستان، شهرها و مردم خونگرم آن می‌نویسم که بحث اصلی به شهر دزفول بزرگ و بختیاریان ساکن آن متعلق است.

ما وقتی از خوزستان نام می‌بریم اولین آداب و رسوم مردمی که در ذهن تداعی می‌شود آداب و رسوم و فرهنگ مردم بختیاری ساکن خوزستان است. بخصوص شهرهای قدیمی خوزستان مثل شوشتر - دزفول - اهواز - مسجد سلیمان - بهبهان - رامهرمز - ایذه - شوش - اندیمشک که اگر نگوئیم کلاً مردم این شهرها بختیاری هستند می‌توان گفت اکثرأ از اقوام بختیاری - کر - کرد و تیره‌های دیگر ایرانی می‌باشند که بنیاد شهری این مناطق را پایه‌گذاری کرده‌اند. در تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان صفحه ۱۳ سطر ۱۲ و احمد کسروی از قول ابن بطوطه می‌گوید سید محمد با گروه پیروان خود آهنگ تتول که دیه بزرگی از پیرامون حویزه بود اقامت کرد در رمضان ۸۴۴ مردم حویزه پارسی زبان بودند. در پائین همین صفحه

باز از قول ابن بطوطه که چند قرن پیش از او از حویزه گذشته بوده آشکار می‌نویسد که مردم آنجا عجم بودند. (نویسنده در بهمن ماه سال ۱۳۶۲ هجری شمسی که در جنگ و در منطقه سوسنگرد و حویزه شرکت داشتیم یکتوی احساس همخونی با بعضی از مردم سوسنگرد و حویزه که عرب زبان بودند می‌کردم که با یکی دو نفر که از پیرمردان آنجا صحبت داشتم بعضی خود را عجم و از مردم بختیاری و کرد می‌دانستند (که این می‌تواند ادعای ابن بطوطه را بعد از حدود ۶۰۰ سال ثابت کند) و نام دبه تنول ایرانی اصیل است.

www.Bakhtiaries.com

دزفول بزرگ

تاریخ تذکره شوشتر نوشته مرحوم سیدعبدالله جزایری و پیش از آن تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی بطور روشن و دقیق پیوندهای مردم بختیاری را با شهرهای قدیمی شوشتر و دزفول و بعداً این تمرکز جمعیت بختیاری در شهرهای خوزستان مثل اهواز - آبادان - خرمشهر و بعد از شهر شدن مسجد سلیمان و اندیمشک و شوش داتیال زیادتر شد و بیشتر جنبه صنعتی شدن این شهرها گردید. چون مردم بختیاری دارای تخصصهای مختلفی از فعالیت‌های شرکت نفت در مناطق خود شده بودند و تا حدودی پیشرفتهای تحصیلی داشتند در این شهرستانها اسکان گزیدند. بنابراین شهرهای شوشتر و دزفول مردم قدیمی بختیاری داشته‌اند و آمدن بختیاریان در این شهرستانها بیشتر از زمان اسکان عشایر سال ۱۳۱۷ بود که بر این جمعیتها افزوده گردید و از طرفی چون این مناطق اعم از شهری و روستائی بیشتر بکار کشاورزی و دامداری اشتغال داشتند و زمینهای مراتع و کشاورزی اطراف شهرها و روستاهای خوزستان بیشتر متعلق به بختیاریان بود رشد جمعیت شهری و روستائی بختیاری افزایش یافت تا زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ که منجر به برقراری جمهوری اسلامی گردید و رشد اسکان بختیاریان در شهرهای خوزستان بخصوص دزفول و شوشتر و اهواز چندین برابر گردید که خود دارای بحث جداگانه است که در همین مقاله اشاره به ازدیاد جمعیت شهری و اسکان در شهرها خواهد شد.

اما با توجه به وضعیت بافت جمعیتی در خوزستان تصور نمی‌رود کسی بطور قطع بتواند

فاصله‌ای در تاریخ بین مردم بختیاری و سرزمین خوزستان که شاید تا بین‌النهرین عراق فعلی بحساب می‌آید قائل بشود. زیرا مردم بختیاری هم ریشه عیلامی دارند و هم ریشه مادّی که جدا کردن آنها از تاریخ خوزستان بطور یقین کتمان حقیقت است و فرهنگ و ادب سرزمین عیلام و خوزستان تا قسمتهای جنوب شرقی خلیج فارس و هرمزان تا انتها علیه رودهای دجله و فرات و جنوب عثمانی و ترکیه فعلی از سمت جنوب و جنوب‌غربی در همسایگان فعلی ادغام است و نام خیلی از محلها و آدم‌ها به نام‌های ایرانی اصیل بختیاری گویای این مدعا است در سالهای اول دوره صفوی تمرکز مردم بختیاری در خوزستان بیشتر در شهرهای قدیمی شوشتر و دزفول که در آن زمان قدرت سیاسی کشور در جنوب ایران بوده و اکثر حکام از بختیاریان در این دوره بودند آغاز گردید.

دزفول بزرگ

در صفحه گذشته نسبت به بعضی از علت و دلایل اسکان عشایر و روستائیان در شهرها اشاره‌ای کردیم و گفتم که در قانون تخت قاپو چون فشار از طرف دولت بود از موفقیت آن چنانی برخوردار نبود و توانست نقش برنامه‌ای خود را در عشایر پیاده کند. اما در زمان انقلاب اسلامی بدون هیچ فشار با برنامه‌ریزی عشایر و روستائیان که نیاز به شهرنشینی ضرورت جدیدی پیدا کرد برای رفاه بیشتر مردم نه با رضای باطنی که در حقیقت از روی اجبار به شهرها آمدند که موارد زیر اساس این مهاجرت‌ها بود.

- ۱- عدم امکان زندگی در عشایر بعلت کمی مرتع برای دام
- ۲- دسترسی بیشتر به ارزاق سهمیه‌بندی شده
- ۳- فراهم شدن امکان تحصیل فرزندان در شهرها و به وجود آمدن آموزشگاهها و دانشگاههای متعدد

- ۴- مسائل سیاسی اجتماعی جامعه امروزی ایران بخصوص مورد جنگ ۱۳۵۹ شمسی
- ۵- رشد جمعیت در محلهای زندگی سابق خود بعلت رشد جمعیتی مردم در محل
- ۶- عدم اشتغال در محل زندگی‌های قبلی خود

۷- جویای کار و خرید و فروش کاذب در شهرها

۸- نبودن هیچ نوع جاذبه‌ای در روستاها

مردم بختیاری بیشتر در شهرهای خوزستان و بیشتر در کدام شهرها هستند میزان نمی‌توان معین کرد زیرا این مردم بعضی در بقیه اقدام شده‌اند از کارگر ساده تا استاد دانشگاه و از خدمه بیمارستان تا ریاست از مستخدم تا مدیر کل آموزش و پرورش و از چوپان تا تاجر جهانی از مردم بختیاری در شهرهای مختلف خوزستان فعالیت دارند از وزیر نفت تا نگهبان دروازه از نویسنده توانمند تا بیسواد و افراد کاسب عادی تلاش و کوشش دارند و میتوان گفت چند برابر سرزمین اصلی بختیاری جوانان بختیاری در شهرهای دیگر سکونت دارند.

و اما در کدام شهرهای خوزستان بیشتر ساکن هستند بطور یقین در شهرهای دزفول - شوشتر - اندیمشک و شهرکها و بخشها و روستاهای اطراف غیر از آنهایی که در شرکتهای صنعتی تولید نیشکر برای تهیه شکر و قند و شرکتهای زراعی و تولید دام عدّه زیادی به کارهای کشاورزی اشتغال دارند و در دزفول بختیاریان تحصیل کرده و دانشگاه دیده تعداد زیادی هستند که با سمتهای مختلف در ادارات دولتی و ارگانهای نظامی در رده‌های مختلف مشغول به خدمت هستند و عدّه زیادی در شهرهای اهواز و آبادان و مسجدسلیمان و مناطق نفت خیز خوزستان مشغولند و عدّه‌ای بختیاری در گمرکات و بنادر کشتی رانی بکار اشتغال دارند. مردم بختیاری کلاً در استانهای خوزستان - چهارمحال بختیاری - لرستان - کهگیلویه - استان مرکزی اصفهان تا شمال بوشهر - و قسمت شمال استان فارس و شرق استان ایلام زندگی میکنند.

طوائف چهارلنگ محمود صالح که در دزفول زندگی می‌کنند.

در محلهای سیاهپوشان - جمشیدآباد - ولی آباد (کوی طالقانی فعلی) مدرس - ایستگاه تلویزیون - سایت و جاده بن جعفر - کوره میلیونی - امام رضا دیمی - منطقه یکی شهرداری گاومیش آباد شرقی - جاده سد تنظیمی - در شهر قدیم مثل حیدرخونه - چولون و نواحی رودبند طوائفی که در مکانهای بالا آمده جدای از مردم بختیاری که در خیابانهای مرکزی شهر و محله‌های قدیمی دزفول زندگی می‌کنند.

طوائف ساکن در دزفول و حومه

از طایفه چهارلنگ تیره‌های مختلف ممزاتی - بدر رفته - آریناهی - هلیل - هونه باوا - تساروند - لیوسی فرخ وند - ایستپره - چهاربروند - گشول - هارونی - اورک - جمال‌وند - گوروثی - برون - میوند - عبدالوند - یساک - هیودی - کیانرسی - الیاسی شیاسی - موگوئی - آل‌داود - حاجی‌وند - ادای - جلیل‌وند - عیسوند زیبائی - در بالائی - غریبوند ده ملائی چهارلنگ کیانرسی زلقی - شیخ سلیمان - پیراحمد فداله - آسترکی - حسین‌وند چهاربری - شهی - اوستا در این منطقه می‌باشند و جز چند خانواده قدیمی خیلی از مردم قدیمی بختیاری ساکن دزفول اصالت خود را فراموش کرده‌اند و خانوادهایی که هنوز اصالت خود را حفظ کرده‌اند سهرابی - طهماسبی - جمال‌منش - جهان‌منش - محمدی - چهارلنگ‌زاده - بختیاری‌پور - بختیاری‌منش - صمصامی - در جمع حدود ۱/۴ از مردم دزفول بختیاری شناخته شده با اسناد هویتی روشن و عده زیادی خود را بختیاری می‌دانند اما به مرور زمان اصالت خود را فراموش کرده‌اند ولی جدیداً بعد از تشکیل جامعه بختیاری در سال ۱۳۵۸ در دزفول و حومه خیلی‌ها در صدد پیدا کردن هویت ملی و خانوادگی خود برآمدند که بعضی هم به نتیجه مثبت رسیده‌اند لازم به یادآوری است که اینجانب در تشکیل جامعه بختیاری سهم اساسی داشتم.

در شوشتر بیشتر از ایلات و طوائف مختلف هفت لنگ زندگی می‌کنند - مثل بهداروند، بابادی باب - دورکی - موری - لری - در دزفول موری و لری. و چهارلنگ مثل موگوئی - زلقی - کیانرسی زندگی می‌کنند که در جمع تهیه آمار از این طوائف و تفکیک آنها مشکل است.

اولین مدرسه بختیاری در دزفول

در زمان ناصرالدین شاه قاجار اولین مدرسه که بطور رسمی تأسیس شد در دزفول مدرسه معروف به بختیاری واقع در محله صحرا بدر شرقی منتهی به محله چولیان که حالا قسمتی گاراژ شهرداری و قسمتی محوطه پمپ آب در کوچه سابق شهرستانی قبل از انقلاب ۱۳۵۷ و قسمتی مدرسه راهنمایی پسرانه‌ای بنام سراج و قسمتی منازل و مغازه شده، این مدرسه بیش از ده هزار مترمربع وسعت داشته که بین خیابانهای سیروس (طالقانی) ۴۵ متری شریعتی فعلی «نادر سابق» معروف به ۴۵ متری پل جدید تا دیوار شرقی گلی قدیمی شهر که منتهی به خیابان آفرینش فعلی است واقع گردیده مسجد یاغبانان یا به زمان مشترک بختیاری و دزفولی که باغتون گفته میشود بوسیله بزرگان بختیاری نیز در محلی که در آن زمان تمام مردم آنجا بختیاری بودند ساخته شده و بیشتر آسیابهای کنار رودخانه دز که از شمال تا غرب شهرستان دزفول را طی میکند از بختیاریان بوده که سردار ظفر هم در کتاب خاطرات خود اشاره به این مطلب دارد.

چهل سال پیش در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی امیر حسین خان ظفر بختیاری رقیب سیدعلی کمالی نماینده دزفول شد که خود بخشی جدا دارد در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی نیز رقابت سختی بین آقایان کریم احمدی بیاتبانی از مردم بختیاری و آقای دکتر غلامعلی صدرا (آتشیان) بود، آقای دکتر صدرا نماینده دزفول شد که نگارنده با آقای دکتر صدرا دوست و همسایه قدیمی در خیابان فروردین دزفول بودیم و در زمان بشمر رسیدن انقلاب هم جلسات مخفی داشتیم، آن زمان ایشان دانشجوی معماری دانشگاه شیراز بود.

همانطوری که قبلاً گفته شد شناخت طوایف بختیاری در خوزستان خود نیاز به کتابی قطور دارد که باید اندیشمندان و نویسندگان دلسوز وطن پرست بدور از اغماض آستین همت را بالا بزنند و بنویسند اگر امکانات اجتماعی و سیاسی بعضی از نامهای جغرافیائی را تغییر داده این بدان معنی نیست که هویت و فرهنگ اصیل را هم تغییر داده است اما آنهایی

که به هر نحو می‌کوشند حضور اقوام مختلف بخصوص مردم اصیل و با فرهنگ بختیاری را در خوزستان کمرنگ نشان دهند ناآگاه بتاريخ ایرانند تاریخ عیلام حدود ۵ هزار سال بانوی یکی از پادشاهان عیلام نام بختیاری را با افتخار میرد در تاریخ ماد، تاریخ هخامنشی، تاریخ صفوی، تاریخ روم و اسکندر همیشه بختیاریان در سرزمین عیلام و خوزستان حضور داشته‌اند - تاریخ صفوی در دوره شاه طهماسب نام میرجهانگیرخان حاکم شوشتر و دزفول را با احترام میرد در دوره قاجار در زمان ناصرالدین شاه مهندس حاج عبدالغفار معروف به نجم‌الملک در صفحه ۱۲۲ میگوید ساکنان شهر عماره بیشتر عجم‌اند که این کلمه در آن زمان به بختیاریان اطلاق می‌شد و در جای دیگر میگوید هر کجا چندخانه عرب باشد بهر دلیل یک خانواده بختیاری آنجاست که این خود اهمیت حضور بختیاریان را در خوزستان میرساند.

نگارنده دارای مقداری زمین کشاورزی در دو شهر دزفول و شوشتر در دو پلاک جداگانه بودم قصد حفر چاه عمیق برای قاریاب کردن آنها را داشتم که سازمان آب و برق خوزستان اداره‌ای داشت بنام امور بررسی آبهای زیرزمینی خوزستان در جواب اجازه حفر چاه برای دو محل در دو شهرستان جداگانه یک جمله مشترک آورده بود که برای ثبت در تاریخ لازم است یکی از آن زمینها مقدار ۱۵۰ هکتار در بخش ۵ پلاک ۱۷ معروف به علی روشن واقع در شهرستان شوشتر و دیگر بمقدار ۱۵ هکتار در پلاک ۱۶۸۷ بخش ۳ دزفول قید کرده که اراضی مربوط به آقای اکبر جمال‌منش میباشد در دنباله کوههای بختیاری است و دستیابی به سازه آبهای زیرزمینی میباشد.

مدیر بررسی منابع آبهای خوزستان عبدالرحیم حقیقی امضاء ۱۳۶۵/۱۰/۶

و در جواب دوم هم دقیقاً جمله مشترک کوههای بختیاری را قید کرده امضاء کارشناس ۱۳۶۶/۱۲/۸ و همچنین املاک دیگر بختیاریان در شهرهای مختلف خوزستان گویای حضور این مردم در خوزستان است بیش از ۲۵۰ حلقه چاه عمیق برای امور کشاورزی و حدود ۱۵۰ تأسیسات دامداری و مرغداری پشرفته بین شهرهای اندیمشک - دزفول - شوشتر تا اهواز متعلق به بختیاریان است که علاوه بر فعالیتهای صنعتی در بخش‌های خصوصی و دولتی در تمام شهرهای خوزستان در بخش راه و ساختمان نیز فعالیت چشم‌گیر دارند که با جمال‌منش خود شرکت راه خوزستان داریم بنام اسفندسرا که به مدیریت

برادرمان علی جهان‌منش است.

حضور مردم بختیاری را در همه جای خوزستان بطور فعال و چشمگیر می‌توان مشاهده کرد در سال ۱۳۷۳ شمسی برای رفع نزاعی که بین بستگان بنده و افرادی از مردم جنگ‌زده محلی بنام پتک از بخش مرزی موسیان در شهرک سلمان فارسی تابع شهرستان شوش دانیال پیش آمده بود و ما جهت رفع نزاع از دزفول رفته بودیم اشخاصی از موسیان آمده بودند که خود را از طوایف زلفی بختیاری میدانستند و قلی‌خان حیدری که بزرگ آنها بود بخوبی مسائل بختیاریان مرزنشین را میدانست و مدعی بود که نیاکان او قبلاً در استان ایلام بوده‌اند و حتی خود را از تیره بریم‌وند زلفی می‌شناخت و دقیقاً آداب و رسوم کدخدائی و حل اختلافات بین بختیاریان را می‌دانست و در رفع نزاع فوق بسیار مدبرانه عمل کرد چون وقتی آقایان محمد جهان‌منش و محمدرضا جلالی راد می‌کوشیدند که موارد اختلاف را به موسیانیان تفهیم کنند ایشان با متانت اظهار داشت که تمام موارد مورد اختلاف را درک کرده و خودش به بقیه دوستان خود تفهیم نموده و رفع اختلاف گردید.

حداقل از دوران شاه‌عباس صفوی تاکنون طبق اسناد تاریخی حکومت‌های خوزستان، بخصوص شهرهای قدیمی شوشتر - دزفول - بهبهان و رامهرمز و بعداً اهواز در بین بزرگان بختیاری دست بدست شده و مراد به بین مردم این شهرها و مردم بختیاری همیشه دوستانه و برادرانه بوده که هنوز با صفا و صمیمیت تمام ادامه دارد، مثلاً روستای شلگه‌ای و گنوند و حقیلی در بست مربوط به مرتضی قلیخان صمصام و سردار محتشم بوده که از خوانین هم بختیاری بودند.

همانطوری که تاریخ، مسائل و زندگی اجتماعی را در یک منطقه جغرافیائی روشن می‌کند، مردم بختیاری جدا از مردم خوزستان نیستند و اگر گاهی از روی ناآگاهی در تاریخ مطلبی گفته یا نوشته می‌شود که اشاره به جدایی بعضی از مردم خوزستان دارد، این را باید بحساب ناآگاهی آن افراد گذاشت، نه بحساب مردم فهیم و آگاه خوزستان.

بنده در تاریخ بیست و دوم مردادماه ۱۳۷۶ در سخنرانی خود در مجتمع فرهنگی شهرستان دزفول در کنگره شعر و ادبیات سراسری کشور که در دزفول برگزار شده بود، این مطلب را بطور روشن شکافتم که فیلم ویدیوئی آن از تلویزیون خوزستان مرکز اهواز پخش شده است، که ما بین مردم دزفول یا مردم بختیاری (یا هر قبیله‌ای) فرقی نمی‌گذاریم ما مردم

خوزستان، ما مردم یک استان از ایران بزرگیم و همه برابریم و برادر و جدائی را مغرضین وابسته به بیگانه برای منظور خاصی بین ملت بزرگ و روشن بین ایران جهت نفاق افکنی و سست کردن وفاق ملی ایجاد می‌کنند، که به نظر مردم خوزستان این نفاق افکنی از هر قوم و قبیله‌ای که باشد مردود است. که این سخنرانی مرتب مورد تأیید و تشویق حاضرین قرار گرفت و حتی آیت‌الله شریعتی امام جمعه محترم دزفول که در جلسه حضور داشت وقتی پشت تریبون رفت این سخنان را تأیید و در ادامه آن توضیحاتی بر تأیید متن سخنرانی حقیر افزود و دفاع کرد.

مسئلاً جامعه ابتدایی انسانی بصورت اجتماع کنونی نبود. اول یک یا چند نفر با خانواده در محلی بنام غار یا چادر یا کومه در کنار آبی یا کوهی جمع می‌شدند و از اجتماع آنها بافت شهرهای بزرگ کنونی بوجود می‌آمده است که در این رهگذر مردم اولیه در مردم بعدی بنوعی ادغام می‌شوند که اصالت خود را بمرور زمان فراموش می‌کنند. و هیچ مورّخی نمی‌تواند شهری را معرفی کند که همه مردم آن شهر از یک گروه یا یک خانواده یا یک قبیله خاص باشند و حتی نمی‌توان یک شهر را تماماً پیرو یک آئین یا مذهب دانست.

وقتی نام شهر را می‌بریم این کلمه خود معنی جمعیت‌های مختلف را می‌دهد. که با اعتقادات گوناگون و از اقوام مختلف هستند که یکجا جمع شده و بمرور شهری را ایجاد کرده‌اند. بعنوان مثال همین شهر قدیمی و تاریخی ما دزفول که هر کدام از مردم آن اجدادشان از سرزمین دیگری آمده و متفقاً شهر دزفول را بوجود آورده‌اند.

جالب است بدانیم یک آمریکائی حالا به چه منظور در چهل سال پیش که متن گفتارش در روزنامه اطلاعات آن زمان و ضمیمه روزنامه اطلاعات این زمان در تاریخ ۱۳ شهریور ماه ۱۳۷۷ نوشته می‌خواهد ثابت کند که اجداد آمریکائی‌ها از ایران به آن قاره رفته‌اند.

اما این سوال پیش می‌آید که چرا ما باید بدنبال اثبات خود از طریق دیگران باشیم که آنهم بدون دلسوزی و شاید توأم با کتمان حقایق باشد. چرا خود قلم بدست نگیریم و خوب و بد خود را ننویسیم و از این رهگذر فرهنگی پربرابر برای نسل آینده اندوخته نکنیم و تاریخ کشور کهن خود را مزین به فراز و تشبیه‌های ایرانی ننمائیم. من و شما خودمان را معرفی بنمائیم. و ایرانی خود را معرفی بنمایند و یک دلسوز دیگر همه ما را یکجا معرفی نماید. تا فرهنگ و تاریخ ایران بزرگ دریایی شود که برای عبور از آن بسی با شکوه و دلپذیر باشد که

هر انسانی را جذب آداب و رسوم آئین خدائی و اهورایی ایرانی بنماید. گفتیم یک شهر را اجتماعی از اقوام گوناگون تشکیل می‌دهد و در همین رابطه حمدالله مستوفی قزوینی در سال ۱۳۳۰ میلادی در حدود ۶۷۰ سال پیش نامی از بختیاری می‌برد. محمد کاظم صاحب تاریخ عالم آرای نادری برای اولین بار در (۱۷۴۰) میلادی از دو شاخه شدن چهارلنگ و هفت‌لنگ نام می‌برد که شاید صحیح نباشد، زیرا در زمان شاه طهماسب صفوی نام میرجهانگیرخان بختیاری چهارلنگ برده شده و در زمان نادرشاه ایلات بختیاری دو شاخه بوده‌اند. موضوع علیمردانخان چهارلنگ محمودصالح - علیمرادخان زلفی - خلیل خان هفت‌لنگ و انتقال خانواده‌های چهارلنگ و هفت‌لنگ از محل‌های زندگی خود و تبعید آنها از جمله حسن و خواهرش زینب معروف به حسن چهارلنگ نیای مادری بنده مبین دو شاخه بودن ایلات بختیاری قبل از ۱۷۴۰ میلادی بوده است. و تذکره شوشتر که اصل آن در اختیار حقیر است این واقعیت را روشن می‌کند که می‌گوید مردم شوشتر و دزفول در زمان شاه طهماسب صفوی حکومتشان با جهانگیرخان بختیاری بوده است.

در صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹ تذکره شوشتر نوشته مرحوم سیدعبداله جزایری که خود هم زمان با علیمردانخان و نادرشاه افشار بوده و کتاب را در همان زمان نوشته می‌گوید: سلطنت از هر جهت با علیمردانخان این حیدرآقا ناظر بختیاری چهارلنگ بوده و در همین صفحه نام کریم‌خان زند و علی صالح‌خان هفت‌لنگ بختیاری را می‌برد و در صفحه ۱۷۹ نام سید فرج‌اله اجداد کلانتران شوشتر و اتحاد عجم و عرب را با علیمردانخان می‌برد و شیوخ آگ کثیر و رفتن شیخ علوان پسر شیخ سعدخان را به بنوار ناظر نزد علیمردانخان چهارلنگ و محلق و معارفنه و دزفول رسم خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و معظم‌له را باقتضای سخاوت ذاتی و فتوت فطری نسبت به هر یک جداگانه انواع مکرمات و مروت معمول و همگی را مشمول بخشش و احسان قرار داد.

بهر حال تاریخ مستندی که ما در دست داریم از نخست مشخص می‌کند که مردم شهر تاریخی و قدیمی دزفول از اقوام ایرانی اصل بودند که از اطراف و اکناف جمع شده و شهر دزفول را بوجود آورده‌اند، مثل بختیاریان - لران سگوند - کردان - سادات و عرب‌های ایرانی، و این تصور که هنوز در ذهن بعضی است که بختیاریان از نخست کوه نشین بوده، اشتباه تاریخ یگانگان است که خودمان هم به اصلاح آن نکوشیده‌ایم روشن است که بومی‌های

دزفول آن سالها اندک بوده‌اند که از تراکم همین مهاجران نبوده‌گر دیده و ناگفته نگذاریم که خود بومیهای اصلی دزفول از ایرانیان اصیل تبار دارند یویژه زبان آنان بزبان ایرانیان باستان نزدیک میباشد.

www.Bakhtiaries.com

تاریخ مستندی که در دست داریم بیش از ۷۰۰ سال بطور روشن مردم دزفول و بختیاری با هم زندگی می‌کنند. و حداقل نیانامه‌ای که خانواده ما از خود در اختیار دارد تاریخ ۷۰۰ سال را در این منطقه نشان می‌دهد از صالح تا اکبر ۱۴ نسل ۵۰ ساله میشود ۷۰۰ سال مردم دزفولی و بختیاری دارای داد و مستد تجاری و زن خراست و فامیلی سببی و نسبی دارند و قبل از آن نیز همین مردم بودند که شهر دزفول را بوجود آورده‌اند. اگر چه شهر دزفول یکی از شهرهای تاریخی و کهن ایران است. و از جمله شهرهایی است که تاریخ روشن و گویا دارد.

هنوز برخی تصور می‌کنند بختیاریها محل زندگی کوهستانی را برای چرای دام و شکار انتخاب می‌کردند. در صورتی که بختیاریها به این علت این مکان را برای زندگی انتخاب می‌کرده‌اند که در آن زمان جنگها و رشادتها و دفاع نیز به پناهگاههای امن و دژهای محکم در کوهها نیاز داشته و کوهستانها بهترین محل دفاع از کیان کشور بوده و بختیاریان هم که همیشه در تاریخ خود را مدافع کشور می‌دانستند و می‌دانند، بیشتر این کوهستانها را انتخاب می‌کردند. و به این صورت رفته رفته با این حالت جنگجویی و سلحشوری خو گرفتند.

و اگر به تاریخ عیلام و ماد بنگریم، مفهوم مطلب بالا را زودتر در می‌یابیم و صنعت‌گران آنها در شهرها برای آماده کردن وسیله رزم جنگجویان که علیه ظلم و ستم و استبداد قیام می‌کردند تلاش می‌نمودند.

دزفول از نظر اجتماعی

مردم دزفول مردمی پر جنب و جوش و پر تلاش هستند که نسبت به امور زندگی و کار خیلی فعال می‌باشند و در امر تحصیل فعالیت زیادی دارند، بطوری که اکثر معلمها و استادان دانشگاههای شاغل دزفول و کارمندان اداری و صنعت‌گران آن بومی و محلی هستند.

مردم دزفول از نظر شکل و قیافه با اینکه خوزستانی اصیل می‌باشند و بنا به طبیعت گرم

منطقه باید از چهره‌های سیاه و سوخته برخوردار باشند، برعکس خوش قیافه، گندم‌گون و زیبا صورت هستند، چشم مشکمی، بینی معمولی، رنگ پوست زرد متمایل به قرمز و قد‌های معمولی بین ۱/۹۰ تا ۱/۵۰ و قامت‌های رشید و استخوان‌بندی محکم دارند. مردم دزفول افرادی مهربان و خوش‌زبان هستند که البته این خصایص در جمع آنها نیست. نسبت به غیر رومی‌ها حساسند. درستکارند و از دروغ پرهیز دارند. نسبت به مذهب شیعه خیلی متعصب و بفرائض دینی بیش از همه امور اجتماعی اهمیت می‌دهند.

زبان دزفولی مخلوطی از بختیاری، شوشتری، فارسی و جزئی حروف ناشناخته می‌باشد که خود مدعی می‌باشند از حروف رومی هستند که صحیح بنظر نمی‌رسد. و بیشتر به عیلامی قدیم شبیه می‌باشد ریشه زبان آنان فارسی پهلوی می‌باشد که و او معدوله که در گویش آنهاست مثل خُورَدَن نشانه آنست، کلاً باید گفت زبان محلی دزفولی زبان خوزستانی می‌باشد که شامل: عیلامی - لری - خوزی قدیم - کرد - شوشتری قدیم و مادی می‌باشد. اسم شهر دزفول از رودخانه دز که از کیتوکوه یکی از کوه‌های بختیاری سرچشمه گرفته و در محلی بنام دز شهیون یا دزلیوس - قلعه دز شاخه‌ای از آن جدا میشود گرفته شده شهر دزفول از قدیم نام‌های مختلفی داشته که یکی از این نام‌های قدیمی اندامش بوده است. که بعد از تغییر نام به شهر دزفول این نام به اندیمشک فعلی اطلاق شده است که قبلاً به آن صالح‌آباد می‌گفتند. دزفول این شهر زیبا بر منطقه‌ای در شمال خوزستان واقع شده و ۱۴۳ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و شهری کشاورزی است و دامداری نیز در آن رونق دارد.

پرتقال و مرکبات دزفول از معروفترین مرکبات کشور است. و پرورش انواع گل از جمله: گلایل، رُز، میخک، مریم، فرگس در این شهر رایج است. که نگارنده خود مزرعه‌ای کوچک گل گلایل نیز پرورش می‌داده است - در روستای جاته - که از کانال اصلی آبیاری می‌شد. پرورش گوسفند بختیاری در این منطقه و گاومیش و گاو در شوشتر و دزفول باعث تأمین گوشت و لبنیات منطقه است و خامه آن در کشور معروف است. در سال ۱۳۴۰ با ساختن سد دز و کانال‌کشی‌های اصولی و مشارکت سازمان عمران خوزستان در امر آبیاری مزارع، سبب رونق زندگی و اقتصاد خوزستان و بخصوص مردم دزفول شد. همین رونق اقتصادی باعث رشد جمعیت شهری شده که در حال حاضر طبق اطلاعیه وزارت مسکن و شهرسازی دزفول یکی از شهرهای بزرگ از لحاظ فرآورده‌های دامی کشور قید شده است. که اخیراً با

عدم تسهیلات بانکی تا حدودی جلوی رشد آن گرفته شده است. با توجه به اینکه دزفول در سالهای جنگ و مقاومت از خود ایستادگی و ایثار وصف‌ناپذیری نشان داد و با توجه به قرار گرفتن شهر دزفول در این منطقه مرزی حساس و استراتژیک جغرافیائی بنده به مسئولین یادآور می‌شوم که رشد اجتماعی - اقتصادی - نظامی این شهر به صلاح مملکت و حفظ کیان و دفاع از تمامیت ارضی کشور عزیزمان ایران می‌باشد و نباید به نحوی از انحاء جلوی رشد آن گرفته شود. دزفول در انقلاب سال ۱۳۵۷ هجری شمسی که منجر به برقراری جمهوری اسلامی شد سهم به سزایی داشت تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ - ۲۹ تفر شهید داد که شهدای انقلاب نام گرفته‌اند و در قطعه شهدای سد تنظیمی آرمیده‌اند.

و بعد از آن در جنگ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ چنان فعالانه شرکت داشت که دشمن حساسیت خاصی روی این شهر پیدا کرد که ۱۸۶ موشک و ۱۲۵ بار حمله با هواپیما که هر بار با ۴ تا ۵۴ هواپیما این حمله‌ها صورت می‌گرفت. و بیش از ۵ هزار گلوله توپ دور برد به دزفول شلیک شد. که باعث تخریب منازل، مغازه‌ها، ادارات و اماکن عمومی و شهید شدن و مجروح شدن تعداد زیادی که یک آمار حقیقی از آنان بدست نیامده است.

اما مردم این شهر چنان پایداری می‌کردند و در جبهه‌های جنگ و ساختن خرابیها و تقویت جبهه‌ها کوشا بودند که وقتی قطعنامه ۵۹۸ معروف از سوی ایران پذیرفته شد، هر کس به دزفول مراجعه می‌کرد تصور نمی‌کرد که این شهر از شهرهای جنگ‌زده باشد. گویا اصلاً تخریبی در آن صورت نگرفته است. در گرماگرم جنگ پس از هر بمباران همه چیز به حالت اولیه و با سرعت ساخته می‌شد و شهر همیشه حالت عادی داشت و سرزنده بود. خلاصه اینکه دزفول شهر سرزنده‌ای است که مردم وطن پرست و پرتلاش و ضدیگانه‌ای دارد که باید برای این مردم کار - امکانات تحصیلی - اقتصادی و رفاهی بیشتری فراهم گردد.

ولی با این حال شهر دزفول فاقد کارخانه‌های صنعتی مادر است که با توجه به امکانات آب و زمین فراوان و مناطق کوهستانی می‌تواند که چند یا چندین کارخانه بزرگ مادر برای پیشرفت و ایجاد شغل برای جوانندگان کار که اکثراً هم تحصیلات دانشگاهی دارند فراهم شود. مثل کارخانه‌های ماشین‌سازی - صنایع برق و آب تراکتور سازی در دیم. بخش قدیمی سردشت و شهیون، با توجه به احداث بزرگراه از بندر امام که از شمال شرقی دزفول

بطرف شمال کشور عبور میکنند. ایجاد کارخانجات بزرگ را برای رفع بیکاری و محرومیت در آینده را جداً میطلبند و سرانجام باید گفت این شهر هنوز مزد فداکارها و پامردی خود را دریافت نکرده است.

دزفول شهر قهرمان جنگ ۵۹ نیازمند اصلاحات واقعی و ایجاد قطب‌های صنعتی می‌باشد برای جلوگیری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی دزفول امکان ایجاد جاده از راه رودخانه معروف شور که از شرق کوهستانی بخش قدیمی سردشت عبور میکند بطرف محلی بنام گاو خفت در شمال غربی استان چهارمحال بختیاری در بخش معروف چتاود از راه میان کوه هست که شهرستان دزفول مرکزی را از بن بست خارج میکند و فاصله استانهای خوزستان و چهارمحال بختیاری را به حدود ۳۵۰ کیلومتر و تا استان اصفهان را به ۴۷۰ کیلومتر می‌رساند. و مردم این منطقه کوهستانی را می‌توان با بوجود آوردن امکانات در این مناطق خوش آب و هوا و سرسبز و خرم اسکان داد و از زندگی خوبی برخوردار نمود. علاوه بر توسعه دامداری و کشاورزی و باغبانی با دسترسی به منابع خدادادی جنگلی و رودخانه نمک و معادن غنی مثل سنگ - گچ - سنگ سیمان - ماسه و نفت و گاز و معادن ناشناخته دیگر می‌توان کشور را از این سرمایه‌های سرشار خدادادی بهره‌مند نمود بویژه زمین و ذخیره آن مستعد پرورش انواع میوه‌های مرکبات می‌باشد.

در کودکی نگارنده یکبار همراه ایل بختیاری از جاده معروف به جاده مال رو ایلات چهارلنگ از بیلاق به (گرمسیر) خوزستان می‌آمدم در محلی که بزبان بختیاری به آن آب مار برون می‌گویند در میان کوه سردی آن آب در شهریور ماه سال بقدری بود که ذهن کودکی مرا برانگیخت وقتی پیاده شدم بوی بدی دعاغم را آزار می‌داد و بعداً که بزرگ شدم همان بوی بد را در امونیاک احساس کردم که احتمالاً سردی آن آب بعلت عبور از محلی باشد که مواد شیمیائی و امونیاک وجود دارد. در قسمت جنوبی بخش قدیمی سردشت و ملکی محلی است معروف به بوگنده که از رودخانه معروف صلح‌کنان جدا میشود و قبلاً قسمتی از آن جزء املاک نیای ما بوده وجود دارد که نیاز به کار کارشناسی برای روشن شدن موادی که باعث بوی بد این مناطق است می‌باشد. که با توجه به بد بوی و چربی آبهای راکد مخصوصاً در فصل پائیز احتمال نفت و گاز طبیعی وجود دارد. در صورت دسترسی به آن می‌توان برای بنیه مالی شهرستان دزفول و حومه کمک گرفت و استانهای خوزستان و چهارمحال بختیاری

را از آن بهره‌مند نمود.

ایجاد جاده بالا علاوه بر اینکه از نظر اقتصادی، اجتماعی دارای اهمیت است از نظر استراتژیک و نظامی از اهمیت زیادی برخوردار خواهد بود. در صورت تحقق یافتن این جاده ماشینی، اشتغال فراوانی ایجاد می‌شود و در مورد لزوم دسترسی به محل زندگی غیورترین فرزندان ایران که همیشه خود را مدافع یکپارچگی ملی و کشور میدانند آسان خواهد شد و ایلات سلحشور بختیاری را چنانکه در خور ارزش آنهاست از نعمت خدادادی برخوردار خواهد نمود. و سرمایه‌گذاران در این نواحی از هم سبقت خواهند گرفت و دولت با امکانات فنی و صنعتی مثل سدسازی و غیره ایجاد اشتغال خواهند نمود. دزفول در زمان ساسانیان از یک شبکه آبیاری وسیع و گسترده‌ای برخوردار بوده که بوسیله قنوات یا بزبان محلی مردم دزفول قمش از بالای دزفول مرکزی فعلی از زیر کوه دهنه معروف به بند ماهیازان که حالا به قلعه نادری (نادرشاه افشار) معروف به کوپتیه و جدیداً جمهوری اسلامی بنای شهری جدید بنام فعلی آن کوپتیه گذاشته و فاصله آن تا مرکز شهر دزفول اگر چه شهر بهم وصل است اما حدود ۱۲ کیلومتر می‌باشد این قنوات از زیرزمین روی شیب رودخانه معروف دز از شمال شرقی دزفول بطرف جنوب کشیده شده که بعضی از شاخه‌های آن بنامهای قمش (مؤمنون) قمش سرکنده - قمش حاجی‌یان (حاجیون) از وسط دزفول مرکزی عبور میکردند که نگارنده در سال ۱۳۴۶ شمسی از قمش سرکنده در محل فعلی کارخانه یخ گلچین زیر خیابان منتظری فعلی آب نوشیده‌ام و زنان و دختران را دیده‌ام که آب بر می‌داشتند یا لباس می‌شستند و سقایان با حیوان مشکهای آب می‌بردند. طولانی‌ترین این قنوات رشته‌قناتی است که از همان محل بتد ماهیازان بطرف دیم سیلی و حسین کلولی بطرف سیاه منصور و شاه‌آباد حدود ۴۰ کیلومتر عبور می‌کرده که شهر قدیمی و آبادگندی شاهپور سابق را که فعلاً بنام اسلام‌آباد نامیده میشود و قبر یعقوب لیت صفاری که امروزه بنام شاه ابوالقاسم معروف شده است میرفته که تا پیش از شبکه‌های آبیاری از سد دز این نواحی را سیراب میکرده و آثار آن بصورت تونلی زیرزمینی که از میان رودخانه فصلی خشک بین شهرکهای سیاه منصور و سلگهی عبور میکرده از زیر خاک خارج شده که من توجه سازمان میراث فرهنگی را برای یک بررسی کامل از این نواحی بیجلب می‌کنم.

همانطوری که گفتم تا قبل از سال ۱۳۴۰ که آب لوله‌کشی شهرستان دزفول کامل نبود سقاییان آب مردم دزفول را در بعضی از محلات از آب همین قنوات تأمین می‌کردند و مردمی که در بازارها و محل کسب و کار بودند با آب مشک و ظرفی چرمی بنام دول محلی (دلو) در مقابل مزدی ناچیز بهره‌مند می‌کردند.

اما حالا که به بعضی از مسائل دزفول اشاره شد باید گفت با توجه به توسعه دزفول و توسعه شهرهای دور و نزدیک دزفول و بخشهایی که در آینده نزدیک بشهر تبدیل خواهند شد و با توجه به امکانات آب و زمین، توسعه سیاسی اجتماعی، نیروی انسانی ماهر تحصیل کرده و وسعت جغرافیائی دزفول از خیلی جهات آمادگی مرکزیت استان شدن را دارد که امید است انشاءاله تحقق پیدا کند.

www.Bakhtiaries.com

موقعیت فعلی دزفول از نظر جغرافیائی

همانطور که قبلاً اشاره شد دزفول نیازمند به چندین کارخانه مادر است مثل صنایع آب و برق - گاز - ماشین‌سازی - تراکتورسازی صنایع تسلیحاتی دفاعی در کنار آن طرحهای اشتغال‌زای کوچکتري زود بازده میباشد که می‌توان در صحرای دیم سیبلی و در بخشهای کوهستانی قدیمی سردشت - لیوسی - شهیون - موربرنجی این امکانات را برای دزفولی آباد ایجاد کرد.

با توجه به عبور جاده جدید اتوبان سراسری از شرق دزفول در آینده مرکز شهر قدیمی دزفول در بن بست قرار خواهد گرفت که برازنده دزفول بزرگ نیست.

دزفول تا قبل از سالهای ۱۳۵۰ شمسی که شهرستان اندیمشک و شهرستان شوش دانیال در ۱۳۷۰ شمسی با بخشهای تابع از آن جدا شدند از شمال به پل زال در شهرستان پل دختر فعلی در استان لرستان و از غرب به انتهای دشت عباس و علی‌گریزال در استان ایلام در شهرستان دهلران و بخش مرزی موسیان و از جنوب به منطقه عبدالخان و معبد قدیمی چغرنیل به اهواز از مرکز خوزستان و در بخشهای شعبیه (گوریه) و گتوند به شهرستان قدیمی شوشتر و از جنوب شرقی تا بخشهای انبل و لالی از شهرستان نفت‌خیز

مسجد سلیمان و از شرق و شمال شرقی تا قبل از امتنان شدن چهارم محال بختیاری به استان اصفهان محدود می‌شده که باید گفت کمترین شهری در کشور است که وسعت سابق شهرستان دزفول را داشته و مساحت ۷۸۸۴ کیلومتر مربع که اخیراً از سیمای تلویزیونی اعلام شد وسعت فعلی دزفول است.

موقعیت تاریخی دزفول

دزفول شهری است با پیشینه چند هزار ساله که در طول اعصار گذشته، شاهد وقایع و رویدادهای تاریخی بوده است. طبق نظر شرق شناسان با از رونق افتادن شوش که از قدیمی‌ترین مراکز تمدن در ایران باستان محسوب می‌گردد، سکنه این منطقه و حوالی آن با مهاجرت به دزفول که دارای موقعیت مناسبی نیز بوده است شهری جدید و تاریخی را در سرزمین باستانی خوزستان بنا نهاده‌اند.

پُل را در زبان پهلوی پوهل می‌گفته‌اند، واژه پُل از پلی که توسط امیران رومی در قرن چهارم میلادی به امر شاپور اول ساسانی به منظور برقراری ارتباط میان پایتخت جدید یعنی جندی شاپور (روستای شاه‌آباد فعلی در دزفول) و شوشتر ساخته شده بود اخذ گردیده است. واژه دژ نیز از دژ و قلعه‌ای که توسط پادشاهان ساسانی به منظور حفاظت از پل مذکور بنا شده اقتباس گردیده است.

به ضمیمه این مقاله چند واژه گویشی را در زمینه گویش رایج در دزفول می‌آوریم تا خویشاوندی گویش دزفولی و بختیاری و شوشتری را مقایسه کنیم، ما در این مقاله هدفمان بیشتر معرفی شهروندان بختیاری بود زیرا اگر می‌خواستیم روی بدنه اصلی دزفول سخن داشته باشیم طبعاً میبایستی ریشه زبان خوزی و نفوذ بیش از حد دزفولیاها را در تمام سطح خوزستان و همچنین دانشمندان، متخصصان، فرهیختگان، بزرگان و اثرگذاران دزفولی را در کل جامعه خوزستان مطالعه میکردیم که این مقاله گنجایش بیش از هدفمان ما را نداشت و خوشبختانه مورخان و نویسندگان توانائی مانند سید محمدعلی امام دزفولی در این زمینه به تلاش برخاسته‌اند و نوشتنی‌ها را نوشته‌اند که روانشان شاد باد.

اکبر جمال‌منش بختیاری

حمام رهنان

حیف از آن مسجد که در سمنان بود

www.Bakhtiaries.com

حیف از این حمام که در رهنان بود

در سالهای پیشین که این شعر را میخواندم همواره بر آن بودم که در نخستین فرصت بیدیدار این دو آثار شگرف باستانی بروم که شاهر با دریغ از آنان یاد کرده است. لذا در سفری که به سال ۱۳۴۵ به مقصد مشهد مقدس و زیارت حضرت امام رضا (ع) داشتم در سر راه خود در سمنان شبی را درنگ کردم تا فردا صبح بیدیدار مسجدی که سوژه شاعر بود بروم، مسجد سمنان که در نوع خود بی نظیر میباشد از عجایب معماری اسلامی ایران است که بدوران سلجوقیان میرسد، اگر این مسجد همسنگ مسجد گوهرشاد مشهد نباشد دست کمی از آن ندارد و همین شگفتی برای سراینده سفر فراهم شده که چنین مسجد باشکوهی در شهری که نه چندان شهرت و آبادانی داشته، ساخته شد و چنین سرمایه گذاری و بکار بردن آخرین پدیده معماری اسلامی در چنین مسجدی فراتر از حد سمنان آن روزگار بوده است، سمنان امروز را که در حد یکی از استانهای کشور است نباید با سمنان چند قرن پیش مقایسه کنیم که کاروانسرائی داشته بر سر راه عبور کاروانیانی که از این منطقه کویری عبوری بسوی خراسان داشته‌اند ولی اینرا باید گفت که بهرحال ابوسعید ابوالخیرها، ابوعلی سیناها و شیخ ابوالحسن خرقانی‌ها در این شهر گذری داشته‌اند و نظری به این مسجدهای طول مسیر و چشیدن لذت بانگ اذان و اقامه نماز وانگهی بسیاری از جرقه‌های حیاتی انسانها و آثار بوجود آمده در یک منطقه گمنام موجب شهرت و محبوبیت آن مکانها شده که چنین است شهرت توس با داشتن حکیم ابوالقاسم شاهر فرزانه‌ای که نام زادگاهش را بلند آوازه

ساخت و نیمایوشیخ که موجب گردید رومتای پوش بشهرت جهانی برسد و شهر سمنان که بیمن تبرک چنین ودیعه الهی نام آور شود. اما رهنان که در روزگار ساختن حمام یک محله کوچکی در ضلع غربی شهرستان اصفهان بوده و حتی مانند سمنان بر سر راه کاروانیان، هم نبوده که به برکت یک کاروانسرا نامش بر سر زبانها بیفتد چگونه بشهرت رسید ؟ دنباله مطلب را گوش فرا میدهم به سخن تاریخ بختیاری و مهاجرت حاج علی نقی باورصاد از تیره سهونی بختیاری به متعلقه اصفهان و بقول شاعر

همت اگر سلسله جتبان شود مور تواند که سلیمان شود

مرحوم علی نقی باورصاد در همین رهنان به کار کشاورزی پرداخت که در آن سالها محدوده شهری اصفهان به حدود چهارباغ و خیابان مجاور محله آرامنه تشین جلفا ختم میشد و بقیه زمینها زیر کشت کشاورزی بود. حاج علی نقی که تا پایان عمر به کار کشاورزی اشتغال داشت فرزند وی حاج حسن علاوه بر اینکه کار پدر را در رشته کشاورزی دنبال کرد به فرزندان خود حاج علی باورصاد و حاج حسین باورصاد توصیه کرد که بیاس اینکه شهر اصفهان خانواده آنانرا در آغوش پر مهر خویش پذیرفته است اقدام به ساختن یک حمام در خود شهر نصف جهان بنماید لذا این برادران پرتوان و با همت یعنی حاج علی و حاج حسین باورصاد علی را یاد میکنند و خشت بنای حمام رهنان را می نهند، زیبایی این حمام و معماری شگرف آن که در زمینه معماری اسلامی طاق ضربی ایرانی بطور مشترک ساخته شده بلند آوازه گردید و سیاحان و جهانگردانی که از هر سنگ نوشته و نقش کاشی کاری پی به راز زندگیها میرند از هر سو بدیدار این حمام رغبت نشان دادند که در مجموعه آثار باستانی اصفهان به ثبت رسید و بنائی فراگیر شد که بر زبانها جاری و سوزده شاعر ایرانی شد که :

حیف از این حمام که در رهنان بود، ولی هر پدیده‌ای زمان میخوهد تا شکوفا شود، امروزه که شهردار دانشمند و با کفایت شهرستان اصفهان، اقدام به بازسازی و تجدید این بنا کرده این حمام در میان مردم خوب و شایسته شهر رهنان دیگر آن دریغ و افسوس شاعر را نمی طلبد بلکه باید گفت :

آفرین بر وجود این حمام که در رهنان بود

چراکه مردم شریف این خطه پاس بناهای تاریخی خود را دارند و درود خدا به روان پاک و نام تابناک این خانواده ارجمند بختیاری چهارلنگ باد! بویژه شادروانان حاج علی باورصاد و حاج حسین باورصاد و سایر بازماندگان آنان سرانجام شادروان حاج علی در شهر مقدس نجف و حاج حسین در خاک عنبر سرشت قم مدفون گردیدند و مزدکار خوب خود را دریافت کردند.

امروز از تعداد دو باب حمام یکی تبدیل به فرهنگسرای حاج علی باورصاد که شامل کتابخانه معتبری است با ارگانهای فرهنگی و حمام دیگر بصورت اولیه مورد استفاده مردم میباشد ما ضمن افتخار به این که فرزندان بختیاری در هر جا باشند منشأ خیر و برکت و آبادانی هستند تصویر آنها را در فصل بختیاری به روایت تصویر نیز آورده‌ایم.

روایت رنجها و گنجها

نوشته: عبدالعلی خسروی «قائد بختیاری»

بسیار گفتیم و نوشتیم و کسی نخواند و یا اگر خواند با بی تفاوتی و دلخوری از کنار آن گذشت ولی از آنجا که هر نویسنده و یا شاعری کم یا زیاد رسالتی بر دوش دارد که باید آنرا تا مرحله آخر ببرد، یکبار دیگر ذهن خفته خردمندان و اندیشمندان این دیار را بیدار می‌کنیم و ذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که بی تفاوت زندگی کردن و سرانجام پس از هفتاد و هشتاد سال مردن و انبوهی استخوان بر زمین پاک افزودن جز ویال جامعه گشتن چه نقشی در انسان بودن می‌تواند ایفا کند. سخن ما بر سر شهرستان ایذه و پیرامون آن است که مرکز بختیاری گرمسیری است و بیش از پانصد هزار جمعیت شهر و روستا را دربر می‌گیرد، خیلی از متفکران را عقیده بر آن است که این منطقه می‌تواند بعنوان یک استان نقش اساسی خود را در دامنه‌های زاگرس سربلند و استوار بازی کند بشرطی که صاحبانی دلسوز داشته باشد، نمی‌دانم این فصل از گفتار و نوشتار ما به فرهنگ بختیاری مربوط می‌شود یا نه ولی حس ششم بمن می‌گوید که همه چیز در این دنیا سرانجام به فرهنگ منتهی می‌شود زیرا هنگامی که زن شریف و اصیل بختیاری در برابر ناهنجاریهای فرزندش پرخاش می‌کند و می‌گوید «مکن نافرنگ» یعنی شیطنت نکن ای بی فرهنگ، پس وقتی که شیطنت یک فرزند جزء اصول فرهنگ یک ایل بحساب می‌آید طبعاً قلمزنی در مورد کمبودها و نارسائیها بیشتر به فرهنگ توده‌ها مربوط می‌شود، اکنون بیائیم بر سر گفتنی‌ها که مربوط به برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت عمرانی و اصلاحی شهرستان ایذه می‌باشد، در این زمینه باید پیشگفتاری داشته باشیم، اگر ما از فراز شهرستان ایذه با ابزار ذره‌بین زندگی، آدمهای این شهر را مورد مطالعه قرار دهیم به نتایج زیرین دست می‌یابیم.

۱- گروهی از ثروتمندان نه چندان گرانسنگ وجود دارند که از هفتاد سال پیش به

اینسوی تاریخ فریه شده‌اند و بر خر مراد سوارند و به برنامه کار و ساختار اجتماعی این شهرستان کمترین علاقه‌ای ندارند چرا که خود در رفاه نسبی بسر می‌برند و از غم دیگر قشرها برکنارند و حداکثر نقشی که در سازندگی این شهر دارند از طریق ریاکاری شاید در مجالس روضه‌خوانی میلغی به حسینه یا منجد کمک کنند آنهم برای محفوظ ماندن از بلاهای زمینی و آسمانی و مثلاً بگویند فلانی مرد خیر و خداجوئی است که برای کمک به امور خیریه دست گشاده‌ای دارد ولی همین مرد ظاهر فریب حاضر نیست مدرسه‌ای بسازد و تمام شهرستان ایزه باین بزرگی یک سالن فرهنگی ندارد که بشود در آن سخنرانی کنی، ارزیابی هر شهری به رویم انباشتن آهن و سیمان و ایجاد ساختمانهای مسکونی و کثرت آوردن شهر از شرق به غرب و از شمال به جنوب نیست. آیا مؤسسات صنعتی و فرآورده‌های تولیدی تا چه حد پیشرفت کرده باشد می‌تواند بعنوان شهری توسعه یافته معرفی شود. اما دریغ که این هندوستان کوچک که آنرا ایزه می‌نامیم با این وسعت زمین‌های خداداد و شسته رفته که حتی یک ذره شوره در زمینش نیست باید سیب و پیاز و گوجه‌اش از شهرهای دور وارد شود، خانم عفت بذرالاهیان که آواز خوشی دارد و در مراسم سوگواری گاگرو می‌خواند از اهالی بهمنی است که در آن منطقه زادگاهش شالیزاده‌های برنج بود، روزی به او گفتم در زمینهای ایزه می‌شود کشت برنج انجام داد، این زن با همت از این سخن من به آینده‌نگری پرداخت و سال بعد که به ایزه رفتم دیدم قسمتی از زمین‌های پیرامون تالاب ایزه را به کشت برنج اختصاص داده و برداشت خوبی هم داشته است، گفتیم که طبقات مرفه ایزه سرشان گرم جمع‌آوری مال و منال است و طبقه دوم هم بیخبر دانه تصور می‌کنند که زندگی آنان در سایه نصیب و قسمت آرایش داده شده و به انتظار سرفروخت میمانند تا خدا چه خواهد و دیگر از ضرب‌المثل «از تو حرکت و از خدا برکت» غافل میمانند طبقه سوم هم که کمی از دانش بهره‌مند می‌شوند بهترین راه را آن می‌دانند که ایزه را رها کنند و به مهاجرت به شهرهای دیگر بسنده نمایند، ایل را رها می‌کنند با همه ناهنجاریش و گلیم خود را از آنجا بیرون می‌کشاند و در محل جدید زندگی جا می‌افتند و دیگر بقول شاعر از محنت دیگران بی‌غم می‌شوند، اما طبقه چهارم که تنه اصلی ایل و شهروندان ایزه را تشکیل می‌دهند جز سوختن و ساختن چاره‌ای ندارند و به روزگاری که موقعیت اقتصادی فرصت یک لحظه فکر کردن را به آدمها نمی‌دهد ناچارند از بام تا شام

بدن‌بال تهیه آذوقه و درآمد نسبتاً بخور و تمیزی بروند که زن و بچه خود را دریابند و حتی نیم نگاهی هم به پشت سرشان نمی‌توانند داشته باشند.

www.Bakhtiaries.com

موقعیت جغرافیائی شهرستان ایذه

در آب و هوائی کاملاً مدیترانه‌ای سرزمینی محصور در کوهستانهای بلند که بصورت دایره‌وار این شهرستان را دربر گرفته‌اند بویژه قله بلند و همیشه برفی منگشت هر بامدادان لبخند شکوفای خود را بچهره شهر سخاوتمندانه می‌بخشد و دو تالاب در قسمت شمالی و جنوبی شهر قرار دارد که دریاچه پرآبی را تشکیل می‌دهد و کافی است که با تلمبه قوی آب را با فشار وارد مخازنی نمایند که در کمرکش کوهساران باید ساخته شود و از آنجا بنحو دلخواه آب را بروی زمین‌های قابل کشت ایذه سوار نمایند و سالی چهار بار کشت انواع محصولات فصلی را انجام دهند، هنگامی که زمینهای هفت تپه را آماده و مستعد بهره‌برداری می‌نمودند من گاهی از آنجا می‌گذشتم در فاصله‌ای متعدد حفاری به درازای چند کیلومتر در اطراف زمین و به فواصل محدود انجام می‌شد و از تنبوشه‌ها و لوله‌های سفالین که در عمق زمین سوار می‌کردند بمدت چند ماه آب شور زمین را در این لوله‌ها هدایت می‌کردند تا زمین شوره‌زار را شیرین کنند و آماده کشت نیشکر نمایند. این هزینه سرسام‌آور و تحمل آنهمه خسارت در تصور آدم نمی‌گنجید. روزی از یکی از مهندسان آبیاری و آماده‌سازی پرسیدم آیا اینکار آفتابه خرج لحیم نیست، آیا این هزینه‌ها پاسخگوی درآمد کارخانه نیشکر هفت تپه هست یا نه؟ او اظهار داشت که از زمین‌های هفت تپه تا حدودی که چند سال است، آماده بهره‌برداری شده درست چهار برابر زمینهای کوبا شکر برداشت می‌شود و اینهمه زیانکرد آماده‌سازی زمین در برابر درآمد فوق‌العاده آن ناچیز خواهد بود و حال زمینهای ایذه این هزینه‌ها را هم ندارد و آماده برای کشت و کار است. تجربه دیگری که داشتم در کشور ایتالیا بود که من جلگه پورا که در حاشیه رودخانه پورا قرار گرفته است دیده‌ام و استنباط من آن بود که این رودخانه پو بی‌شبهت به رودخانه عظیم پیریکت کارون نبود منتهی آنجا صاحب‌دانشت و آدم‌های پرتحرک و سازنده‌ای را پیرامون

خود پرورده بود که از این مزارع سالیانه سه یا چهار بار محصول برداشت می‌شد، کشت بهاره، تابستانه، پاییزه و زمستانه که گفتنش خیلی ساده است و نوشتنش هم ساده‌تر ولی تصورش دور از ذهن خواننده است ولی مطمئناً حقیقی است قابل لمس که بازوان توانای کشاورزان سازنده همین جلگه تمام سرزمین ایتالیا را از لحاظ فرآورده‌های کشاورزی بی‌نیاز می‌کند که هیچ، مقدار زیادی هم از تولیدات آن به کشورهای همجوار صادر می‌گردد.

در کتاب دوم یادآور شدم که اگر من دارای سرمایه‌ای بودم یا اگر شهروندان من شنوای حرقم بودند که با خودیاری آنان شروع بکار کنم برای رهائی شهرستان ایذه از این ناهنجاری اقتصادی و کمبودهای زندگی کارهای زیر را انجام می‌دادم.

الف - شرکت کشت و صنعتی تشکیل می‌دادم و با سرمایه اولیه که از شهروندانم دریافت می‌کردم با کمک جوانانی عاشق و علاقمند شروع بکار می‌کردم و نقشی سازنده بشرح زیر بجای می‌گذاشتم.

۱ - طرح آبرسانی را از رودخانه کارون که پشت قباله مادران بختیاری است انجام می‌دادم، با توجه به فاصله بیست کیلومتری شهرستان ایذه تا محل سدی که هم اکنون با نام سد کارون ۳ بکار مشغولند، لوله‌های ۱۲ اینچی می‌کشیدم و آب را با تلمبه‌های قوی به شهرستان ایذه انتقال می‌دادم و از گردنه مسراک که نخستین دیدگاه شهرستان ایذه است آب را تقسیم می‌کردم و بشهر سرازیر می‌کردم و با توجه به بلندی گردنه که بیش از هشتصد متر می‌باشد آب بدون مدد تلمبه بهر نقطه شهر منتقل می‌شد.

۲ - جلوی توسعه خانه‌سازی را در محدوده شهر می‌گرفتم که زمین‌های کشاورزی از دست بساز بفروشها نجات یابد و با تقسیم زمینها به کشت‌های مختلف برحسب نیاز منطقه اختصاص می‌دادم، فصل بهاره کاملاً به کشت گندم و جو اختصاص مسافت و فواقص زیر که را در کاشت و برداشت فعلی گندم و جو در شهرستان ایذه وجود دارد از بین می‌بردم.

اولاً در اطراف تالاب ایذه همه ساله در اثر بارندگی، کشت‌ها بزیر آب می‌رود و مساحت بسیاری از دسترنج کشاورزان از بین می‌رود.

ثانیاً سایر زمینهای دور از تالاب اگر فصلی یاران تبارد این کشته‌ها به ثمر نمی‌رسند و زحمت کشاورزان بهدر می‌رود.

۱ - اگر با آبیاری، کشاورزی با اصول صحیح انجام پذیرد بکثراخت محصول گندم و

چو همان سه ماه اول سال که بهار باشد وارد بازار می‌شود و علاوه بر ذخیره سیلوئی که باید در ایذه ساخته شود آذوقه سالیانه مردم انبار می‌شود و بتدریج وارد بازار می‌شود و مازاد بر نیازمندیهای منطقه به شهرهای دور و یا بدولت فروخته می‌شود که تمام خوزستان را از لحاظ مصرف بی‌نیاز می‌کند.

۲- پس از انجام کشت بهاره، در تابستان کشت میبزمینی و پیاز و گوجه را وجه همت خود قرار می‌دادم و با توجه به اینکه زمین ایذه بمراتب از زمینهای منطقه الیگوردز مساعدتر است و می‌تواند بهترین محصول را فراهم نماید کشت صیفی جات هم در قسمتی از زمینها می‌تواند انجام شود.

۳- کشت پائیزه را به کشت انواع بنشن اختصاص می‌دادم و بیشترین محصول را وارد بازار می‌کردم و مردم ایذه مجبور نبودند لااقل عدس را کیلوئی هفتصد تومان خریداری نمایند که بیشتر هزینه گرانی صرف کرایه حمل و نقل و واسطه‌ها می‌گردد.

۴- سلف خری و سلف فروشی را ممنوع می‌کردم و از طریق صندوقهای تعاون بمعنی راستین نه تعاونی‌های فعلی که دست رسول خانی را از پشت بسته‌اند، به کشاورزان وام می‌دادم در اینجا داستان رسول خانی را بیشتر می‌شکافم.

مردی بود تاجرپیشه در شهرستان بروجن که آن سالها پولش را نزولی می‌داد تومانی پنجشاهی و با اینکه این مبلغ نسبتاً منصفانه بود ولی بعد از انقلاب اسلامی بجرم رباخواری او را آزرده و او سخته کرد و مُرد و خیلی چک‌ها و سفته‌های او را بالا کشیدند اما تعاونیهای جانشین بمراتب از آنمرد بیچاره بیشتر ظلم کردند و پول مورد نیاز کشاورزان را با سود بیشتر می‌دادند و کشاورز بیچاره اگر پولی از طریق شرایط اسلامی از تعاونی‌ها می‌گرفت چون نمی‌توانست باز پرداخت نماید مجبور بود گاوش یا گوسفندهایش را بفروشد و پول را پرداخت نماید والا راهی زندان می‌شد و بعد از زندان هم دیگر روح آزرده‌اش حاضر بکار روی زمین نبود.

زیان سلف خری چه بود؟

کشاورز از همان روز که دانه را بر زمین می‌ریخت بفکر تهیه مایحتاج زندگی خود بناچار قسمتی از محصول بیار نیامده خود را بسوداگران و دلال‌های شهری می‌فروخت بمبلغ ناچیز، بصورتیکه اگر گندم را هر من شش کیلو یکصد تومان می‌فروخت هنگام بدست آمدن محصول ناچار بود به او پس بدهد در حالیکه قیمت چند برابر شده بود و سودی عاید کشاورز نمی‌شد و همیشه دختلش!! و خرجش بیست که چه عرض کنم بلکه مقایسه‌ای غم‌انگیزتر. بشهادت شهروندان کهنسالی که با من در شهرستان ایذه بودند من دارای تجربه‌های گرانقدری شدم که عموم بمن می‌گفت تو هیچگاه کاسب خوبی نخواهی شد و بدرد بازار نمی‌خوری زیرا اگر بخواهی در کسب و کار دروغ‌نگونی و انصاف و وجدان را وجهه همت خود قرار دهی پل آنسوی رودخانه است، از داستان سلف خری و سلف فروشی آنچنان روحم آزرده بود که بازار را برای بازاریان حرفه‌ای رها کردم و آمدم با حقوق یکصد تومان در راه آهن ماهیانه بخور و نمیر زندگی کردم، بگذریم که گفتن چنین خصلت‌ها از درجه فروتنی یک نویسنده می‌کاهد و زیان مدهانتان را دراز می‌کند.

۵- تمام مالکان زمین را در شرکت خود سهام می‌کردیم که مشکل زمین نداشته باشیم و هنگامی که کشاورز یا مالک سود سالیانه را دریافت می‌کرد عاشقانه دست همکاری و معاضدت می‌داد و بقول شاهر:

در دست هم دهیم به مهر میهن خویش را کنیم آباد

این شرکت چون تعاونی بود آنهم تعاونی بمعنی خودش که از اندیشه‌های «راج دیل» سرچشمه می‌گرفت، می‌توانست زمینهای منطقه سوسن، بیان، مرغا و هلايجان را هم بزرگ طرح خود ببرد و کشت برنجکاری را هم در مناطق نامبرده بنحو احسن انجام می‌دادیم و تا حالا اگر صحبت من بود حالا ما می‌شویم و می‌توانیم در تمام جبهه‌های کشاورزی، صنعت و دانش سرمایه‌گذاری کنیم.

چنین کنند بزرگان چو کر، باید کار، دریغا که هنوز سخنان مرا خوانندگان به شعار روی کاغذ تعبیر می کنند، من به نمایندگان مجلس هم همین پیشنهادها را دادم و یکشان گفته بود که فلانی دستش بدور از آتش است و مشکلات موجود را درک نمی کند و نمی دیدیم که همین عزیزان هر کدام کلاه می از این نمند برداشت کردند و مردم را بفرااموشی سپردند و از یاد بردند که اورک دلاور و شالوی قهرمان با چه فداکارها آنان را بمجلس فرستادند که دردی از آنان دوا کنند و اکنون که کارنامه آنانرا مورد بررسی قرار می دهیم اگر واژه ای پائین تر از صفر بود به منهای صفر نمره می دادیم، آنانکه در مقام سخن گفتن، خوانین بختیاری را بیاد تهمت و سرزنش گرفتند حتی از تعمیر یک قنایه هم که گاهی خانها انجام می دادند و حتی ایجاد چند باغ میوه در اطراف شهرستان ایذه که بدست آن روانشادان انجام گرفت اینان از انجام کارهای ابتدائی هم عاجز بودند که در پایان مأموریت خود بیاید از پروردگار بزرگ طلب استغفار نمایند که میدان داشتند و کاری انجام ندادند و در نهایت جرم کسانی که با نام خدا و ایمان بمیدان آمدند و مردم را فراموش کردند بمراتب از جرم راهزنانی مثل رمضان طیبی که با تفتنگ سرگردنه ها را می گرفتند باید بیشتر باشد و مردم بخشنده و پرکرامت بختیاری آنانرا خواهند بخشید و اما در پایان ما را راز و نیازی است با رود همیشه خروشان کارون که گفتم پشت قباله مادران بختیاری است!

www.Bakhtiarries.com

ای رود خروشان و جاویدان کارون!

ای که همپای قدیسان از زردکوه سربلند برخاستی و از کنار سلطان ابراهیم آن امامزاده الهام بخش گذشتی:

ای حماسه پردازی که آریوبرزن آخرین سردار هخامنشی را پذیرا شدی زیرا همتبارت بود.

ای رود پر ستیزی که نگذاشتی اسب عصیانگر اسکندر جهانگیر از گذارت عبور کند.

ای رود مقدس که در طول تاریخ همیشه بر قلب بختیاری جاری بودی و بمانند خونی که

به قلبها جان می بخشد از نیاکان ما کرامت خود را دریغ نکردی.

ای رود سرفرازی که در کف شیواتی چون اسلطانعلی محمدی لجمیر اورک رام بودی و

در راه حرکت کوچگران ایل کریمانه سهم بزرگی داشتی بر ما نسل امروزه! تا سپاسان
سواحل نشین خود ببخش که نسل تلاشگری نبودیم که بر بال ماهواره و یازوی صنعت قرن
بیستم ترا بخوان خویش مهمان کنیم و مرهم جان پناحت را بر قلب‌های آزرده بگذاریم،
بیگمان نسل آگاهتری در راه است و آغوش مهربانت بر جان آنان باز.